



هر آنچه که از

ادبیات سال چهارم

در کنکور نیاز دارید!!!

کتاب جامع جمع بندی
ترم اول سال چهارم

حمید رضا تاجیک

www.HTajik.ir

konkoori.blog.ir

حتماً بخوانید

دانش آموزان عزیز که در هر گوشه ای از خاک پاک ایران عزیز این جزوه را می خوانید سلام گرم مرا
پذیرید و با توجه به نکات زیر بهترین استفاده را از این منبع کمک آموزشی ببرید...

مجموعه پیش روی شما کتاب جامع ترم اول ادبیات سال چهارم است که با تکیه بر ۱۳ سال تجربه آموزشی بنده در بالاترین سطح آموزش کنکور کشور به دست آمده و هدف آن ارائه راهکارهایی جهت برون رفت از امر رایج اضافه خوانی در درس ادبیات فارسی است. بسیاری از داوطلبان با این موضوع مواجه می شوند که از زمانی به بعد با وجود مطالعه زیاد دیگر درصد آنها پیشرفت نکرده و درجا می زنند. برای یافتن پاسخ اینکه چرا این اتفاق می افتد شروع به ریشه یابی این موضوع کردم. در ۲۳ همایشی که در کنکور ۹۲ در ۱۵ شهرستان کشور داشتم از روش مطالعه دانش آموزان مختلف با سطوح درسی متفاوت جويا شدم که مرا بر ظن خود استوار ساخت که دلیل این درجا زدن، تمرکز بیش از حد داوطلبان بر مباحث حفظی کنکور یعنی املا، معنی لغات و تاریخ ادبیات است که تنها ۳۲٪ سوالات را تشکیل می دهند و غافل شدن از مباحث آرایه، قرابت معنایی و زبان فارسی که ۶۸٪ دیگر سوالات را تشکیل می دهند. اما راهکار

مباحث آرایه و زبان فارسی بصورت مبحثی و فارغ از کتاب درسی خوانده شود. حواستان باشد تست آرایه و زبان فارسی به هیچ عنوان از کتاب درسی نخواهد آمد و شما باید از مبنا بر این مباحث مسلط باشید. در مبحث قرابت معنایی سرشاخه مفاهیم از کتاب درسی بوده لکن بیت ها بطور متداول از خارج از کتاب می باشد تا آنجا که در کنکور ۹۲ تنها ۱۰٪ ابیات تستهای مفهوم از کتاب درسی مطرح گردید. حال آنکه بهتر است مفاهیم به هم مرتبط ابتدا یکجا خوانده شود و موضوع قرابت معنایی های درجه ۲ و درجه ۳ با در کنارهم قرار گرفتن مفاهیم درک گردد. برای سه سرفصل فوق جزوات خود را بر روی همین سایت به مرور بارگذاری خواهم نمود.

ما در این جزوه ...

امیدوارم تا اینجا متوجه اشتباهات مطالعاتی خود شده باشید. پس حالا برای مطالعه کتابهای سه سال چه چیزهایی باید خوانده شود؟؟؟ نگرانی شما را شناخته ایم و تمام آنچه از ادبیات سال چهارم در کنکور نیاز دارید!!! اعم از مطالب مباحث املا، لغات، تاریخ ادبیات، مفاهیم قرابت ها و نکات کلیدی یکجا جمع آوری نموده ایم؛ باشد که مورد استفاده شما عزیزان قرار گیرد. **در پایان** ضمن آرزوی موفقیت اعلام می دارد جهت رزرو ثبت نام همایشهای جمع بندی کنکور خردادماه در شهرستانها، هماهنگی اردوهای ۳ روزه نیمه گروهی و نیز اردوهای یکروزه آموزشی در تهران و آگاهی از شرایط آن؛ نام و نام خانوادگی، شهر، وضعیت آموزشی و تعداد نفرات خود را به رایانامه Adabiat_Tajik@yahoo.com ارسال نمایید.

اطلاع از آخرین اخبار همایش ها، دانلود جزوات، بانک تست و...

آرزومند آرزوهائیتان حمیدرضا تاجیک

www.HTajik.ir

www.facebook.com/hamidreza.Tajik

konkooori.blog.ir

همایش بزرگ جمع بندی دروس عمومی ترم اول سال چهارم

با محوریت تدریس ، نکته ، تست و

ارائه سوالات احتمالی کنکور ۹۳

با حضور اساتید:

ادبیات: استاد حمید رضا تاجیک

دین و زندگی: دکتر علی رضا لاسمی

زبان: استاد مرتضی زینعلی

این همایش با حمایت انتشارات نیکت سبز و بانک کتاب مهرجویان برگزار شده و دانش آموزان عزیز تنها ۵۰٪ هزینه را پرداخت می کنند.

زمان: جمعه ۱۸ بهمن ماه نود و دو ساعت ۸ تا ۱۹

مکان: سالن اصلی دانشگاه تربیت مدرس تهران – امیر آباد

رزرو ثبت نام: ۰۲۱-۴۴۰۱۳۱۸۷

آثار محمد (فا) مکیمی : ادبیات و تعهد در اسلام - الحیاه

آثار علامه طباطبائی : تفسیر المیزان - اصول فلسفه و روش رئالیسم

در آمدی بر حسب حال و زندگی نامه

حسب حال خاطرات و یادداشت هایی است که اشخاص در گزارش احوال خود یا شخص دیگری می نویسند. اگر خودش زندگی نامه خودش را بنویسد به آن اتو بیوگرافی و اگر دیگری زندگی نامه ای را بنویسد به آن بیوگرافی می گویند.

• زندگی نامه بر حسب محتوا ۴ نوع است :

۱- سیره و مغازی که گزارش زندگی و جنگ های پیامبر اسلام است مانند سیره رسول الله از قاضی ابر قو و سیرت رسول الله دکتر زریاب خوبی

۲- شرح حال انبیای الهی مانند قصص الانبیای از ابو اسحاق نیشابوری

۳- شرح حال ائمه و بزرگان دین مانند زندگانی علی ابن الحسین از دکتر جعفر شهیدی و قصص العلمای تنکابنی

۴- کتب تذکره که شرح و ترجمه احوال مشایخ صوفیه و شعر است مانند تذکره الاولیا از عطار ، تذکره لباب الالباب از محمد عوفی و تذکره الشعرا از دولت شاه سمرقندی

* چند نمونه ارزشمند از زندگی نامه ها : پله پله تا ملاقات خدا (شرح حال مولانا) - پیر گنجه در جست و جوی ناکجا آباد (درباره نظامی) - فرار از مدرسه و غزالی نامه (شرح حال امام محمد غزالی) - شرح احوال رودکی از استاد نفیسی

آثر محمد بن منور : کتاب اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید ابوالخیر در احوال جد خود در سه باب (احوال ، اقوال ، کرامات) نوشته است.

آثار دکتر اسلامی ندوشن : گناه (شعر) - چشمه (شعر) - در کشور شوراها - جام جهان نما - آزادی مجسمه - صفیر سیمرغ - روزها (زندگینامه)

واژه نامه

حدیث: سخن (جمع مکسر آن ← احادیث)

* محرم: رازدار

هوش: عشق الهی

بی‌هوش: عاشق مست (کسی که به جهان مادی توجهی ندارد.)

مر: معمولاً یک حرف زائد است که بیش‌تر برای زینت کلام استفاده می‌شود.

روزها بی‌گاه شد: روزها گذشت (روز به شب رسید)

بی‌گاه شدن: سپری شدن (غروب شدن)

سیر: سیراب

بی‌روزی: بی‌نوا - درویش (کنایه از: انسان بی‌نصیب از عشق)

درس دوم - قسمت اول

ملک: خدا - پادشاه (جمع آن ← «ملوک») (ملک: فرشته،

جمع آن ← ملانک) (ملک: سرزمین، جمع آن ← املاک)

ذکر: یاد (جمع مکسر آن ← اذکار)

درگاه: آستانه‌ی در

فضل: از صفات خداوند که موجب بخشش گناهکاران است.

حکیم: دانا

* عظیم: بزرگ

کریم: بخشنده

رحیم: مهربان

نماینده: عمل کننده - رساننده - نشان دهنده (از مصدر «نمودن»)

* ثنا: ستایش (واژه‌ی هم‌آوا (متشابه) ← «سنا» به معنی «نور و روشنایی»)

* شبیه: مثل و مانند (جمع آن ← اشباه) (واژه‌ی هم‌آوا ←

«اشباح» به معنی: «سایه‌ها» که شکل مفرد آن «شبح» است)

درس اول

نغیر: فریاد و زاری به آواز بلند - نوعی ساز بادی (لغت‌نامه‌ی دهخدا)

شرحه شرحه: پاره پاره (شرحه: پاره‌ای گوشت که از درازا بریده شده باشد) (واژه‌نامه‌ی کتاب درسی)

کاو: مخفف «که او»

جفت: هم‌نشین

بدحالان: سالکان کندرو

خوش حالان: آنان که ترقی روح دارند.

* ظن: گمان - تصوّر (هم‌خانواده ← مظنون - ظنین)

* اسرار: رازها (مفرد ← سرّ)

جان: روح

* مستور: پوشیده (هم‌خانواده ← استتار - ستر - مُستتر)

دستور: اجازه (معنی‌های دیگر ← راهنما - وزیر)

بانگ: فریاد - صدا

نای: نی

کاندر: مخفف «که» و «اندر»

می: شراب (هم‌معنی ← صبح - باده)

* معمولاً در ادبیات عرفانی «می» استعاره از «عشق الهی» است.

حریف: هم‌نشین - هم‌دم

پرده: پرده‌ی اول: نوا، پرده‌ی موسیقی (آهنگ) / پرده‌ی

دوم: حجاب - راز

تریاق: پادزهر (متضاد ← زهر - شرنگ - سم)

دمساز: هم‌دم - هم‌راز

مشتاق: آرزومند

علامت * مانگر اهمیت واژه از لحاظ املا، م باشد !!!

* **ضلال:** گمراهی (هم خانواده ← ضلالت - ضالّه) / (هم آوا

← ضلال: ساپیان)

* **بیغوله:** ویرانه

کیفر: مجازات

غفلت: بی خبری (هم خانواده ← غافل - مغفول - مغفل)

بطلان: باطل شدن - باطل دانستن

معصیت: گناه

* **ملاهی:** آلات فساد (شکل مفرد ← ملهی)

* **مناهی:** گناهان - نهی شده‌ها (شکل مفرد ← منهی)

بی پروا: نترس

* **طاعت:** بندگی - فرمان بردن - عبادت

استکبار: تکبر (هم معنی نخوت)

مکارم: نیکی‌ها (شکل مفرد ← مکرمت)

فضایل: برتری‌ها (شکل مفرد ← فضیلت)

نخوت: غرور - خودخواهی

ترحم: مهربانی کردن - رحم کردن

زیردستان: خدمتگزاران

روا داریم: جایز بدانیم

* **مظالم:** جای دادخواهی (شکل مفرد ← مظلّمه: مجلسی

بوده که مردم در گذشته شکایات خود را در آن جا مطرح

می کرده‌اند.)

* **وابگذارم:** رها کنم

* **مضایقت:** دروغ

اکتفا کردن: قناعت کردن

تمنّا داشتن: آرزو کردن - درخواست کردن

* **تیه:** زمین و بیابانی که مردم در آن گم شوند - بیابان

فرومایگان: افراد پست

گردن کشانه: متکبران

ناستوده: ناپسندیده

ورا: پشت

صورت: ظاهر

* **وهم:** خیال (جمع آن ← اوهام) (هم خانواده‌ها ← موهوم

- توهم)

عزّ: عزیز بودن

یقین: هر چیز واضح و ثابت که نیاز به اثبات نداشته باشد.

سرور: شادمانی (هم خانواده ← مسرور - مسرت)

جود: بخشش

جزا: پاداش

روی: امکان

درس دوم - قسمت دوم

آزمند: حریص (هم خانواده ← آز: حرص و طمع)

خویشتن دوست: خودخواه

* **صولت:** حمله - شدت

بردباری: صبر (حصار بردباری: دیوار صبر)

* **مناعت:** عزّت نفس

* **فطرت:** سرشت (مناعت فطرت: عزّت نفس ذاتی)

خفت: خواری (هم خانواده ← استخفاف: خوار شمردن،

سبک داشتن، خفیف دانستن)

* **مذلت:** خواری (هم خانواده ← ذلت - ذلیل - ذلالت)

* **دنائت:** پستی - فرومایگی (هم خانواده ← دنی)

بدخویی: بداخلاقی

لجاج: لجاجت - پافشاری - ستیز

عفاف: پاکدامنی (هم خانواده ← عفیف، عفت)

* **حمیت:** غیرت

* **عصیبت:** طرفداری

پاس داشتن: رعایت کردن

تعدی: تجاوز

اقدس: پاک‌تر

روا مدار: اجازه نده

سیرت: باطن - درون

ارحم الراحمین: مهربان ترین مهربانان

حُسن: خوبی (حسنت ← حُسن تو)

* ازل: زمان بی آغاز

بنمود: نشان داد (از مصدر نمودن)

عاشق زار: عاشق بدحال

کتم: نهمان گاه

درس سوم

* اساطیر: افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان ملل

قدیم (شکل مفرد آن ← اسطوره)

درفش: پرچم

دست فرسود: فرسوده شده با دست - کهنه و دست‌خورده

عامّه: همه‌ی مردم

نو به نو: پیاپی - به تکرار

* تأمل کرده‌اند: اندیشیده‌اند

در خور: لایق - سزاوار

* قرایح: ذوق‌ها - طبع‌ها (شکل مفرد ← قریحه)

داد پیشگی: عدالت پیشگی

* طرد: دور کردن

جور پیشه: ستم پیشه - ستمکار

پسندها: خواسته‌ها

نموده: نشان داده شده

سال خورد: سال خورده - پیر

گوژپشت: خمیده

جفاکار: ستمگر

مراخواند باید جهان آفرین: باید مرا خدای جهان نامید

منی: تکبر و خودبینی (من+ی ← مشتق)

منی بپیوست: غرور ورزید

بپیوست: انجام داد

کردگار: خداوند

فرّ: فرّه: خرّه: فروغی ایزدی است که به دل هر که بتابد،

از همگنان برتری می‌یابد و از برتری همین فروغ است که

شخص به پادشاهی می‌رسد و در کمالات نفسانی و روحانی

کامل می‌شود. (کتاب درسی)

خسرو: پادشاه

اندر آید: می‌آید - وارد می‌شود

تیره‌گون: سیاه

زو: مخفف «از او»

گیتی‌فروز: روشن‌کننده‌ی جهان (کنایه از: «پادشاه»)

* معرّب: عربی شده

* در واقع به واژه عربی می‌گویند که اصل آنها فارسی است

مانند: «خندق» که عربی است و اصل آن «کنده» فارسی

است.

مرداس: پدر ضحاک

* خوالیگر: آشپز - خورش‌گر

ابلیس: شیطان - اهریمن

* کهتران: بندگان - زیردستان (شکل متضاد آن

← مهتران)

مهترزادگان: بزرگ‌زادگان

خورش‌گر: آشپز

* خبیث: پلید - ناپاک

آبزن: حوض کوچک

فرزانگان: انسان‌های عاقل و دانشمند

دیوانگان: انسان‌های کم‌خرد - انسان‌های دیو صفت

گزند: بدی - غصّه - آسیب و رنج

لُجّه: میانه‌ی دریا - عمیق‌ترین جای دریا

گران‌مایه: پر ارزش

همگنان: هم‌نوعان - همه

خورش‌خانه: آشپزخانه

قصد او می‌کنند: قصد کشتن او را دارند

گرز: نوعی وسیله‌ی جنگی قدیمی مشابه چوب دستی	روی نهادید: می‌روید
بدمنش: بدجنس	براندیشیدن: ترسیدن
آبتین: نام پدر فریدون	برجست: جهید - پرید
بالید: رشد کرد	بسپرد: لگدمال کرد (از مصدر: سپردن)
فرودست: زیردست - ناتوان	گنگ: لال
* فرعون مآبانه: حالات و حرکاتی شبیه به فرعون داشتن	انجمن‌گشت: تجمع کردند
فروزش: روشنی	داد: عدالت - حق (واژه‌ی متضاد ← ظلم)
رای زدن: مشورت کردن	پشت‌پا: روی پا - سینه‌ی پا
* مهابت: بیم و ترس - بزرگی و شکوه	زخم: ضربه
یکایک: ناگهان	درای: پتک (معنی دیگر ← زنگ کاروان) (کتاب درسی)
برآمد: برخاست - به گوش رسید	کاو: مخفف «که او»
خروشیدن: فریاد زدن	فریدون: شخصی که پس از ضحاک به پادشاهی رسید
خواندند: احضار کردند	هوای فریدون کند: طرفدار فریدون باشد.
بر: کنار - پهلو	بپوید: حرکت کنید - برخیزید - قیام کنید
* مهتر: آقا - سرور - پادشاه (منظور ضحاک است.)	کاین: مخفف «که این»
دژم: خشمگین	* آهرمن: اهریمن - شیطان
گر: یا (حرف ربط)	ناسزاوار: ناشایست
اژدهاپیکر: مانند اژدها ترسناک، در شکل اژدها	پدید آمد: آشکار شد - مشخص شد
شمارگرفتن: حساب پس دادن	رفت پیش اندرون: به پیش رفت (جلو رفت)
بدان: به وسیله‌ی آن	گرد: پهلوان (شکل جمع ← گردان)
بارز: آشکار	خُرد: کوچک
فرامی‌نماید: نشان می‌دهد	کافریدون: که فریدون
قهر: خشم - غلبه (هم خانواده ← مقهور: شکست خورده)	سر اندر کشید: پیش افتاد - به پیش رفت
هم‌آواز: موافق - هم‌صدا	* داد و دهش: عطا و بخشش («دهش» از مصدر «دادن»
* محضر: استشهادنامه - متنی که صخاک برای تبرئه‌ی	به معنی بخشیدن)
خود به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.	برزن: محله
سبک: سریع - فوراً	کش: که + اش ← که او را
پایمردان دیو: دستیاران حکومت - توجیه کنندگان	بهر: بهره
حکومت بیداد (پایمرد: یاری کننده)	تیغ: شمشیر
گیهان خدیو: پادشاه عالم - خداوند («کیهان» یعنی: جهان	تیر خدنگ: تیری که از چوب درخت خدنگ سازند
- «خدیو» یعنی: پادشاه) ترکیب مقلوب «خدیوگیهان»	ژاله: شبنم

نُبُد: مخفف «نبود»

* زکّی: طاهر - پاک (هم خانواده ← تزکیه، مزکّی)

برنا: جوان (شکلی دیگر ← وُرنا)

شیخ الحرمین: شیخ دو حَرَم (مکه و مدینه)

* القاب: لقب‌ها

آرمان: آرزوی بزرگ - امید

من این همه نیستم: من شایسته‌ی این همه لطف و لقب

کامیاب: موفق

نیستم (آزاده هستم)

* خطیر: بزرگ - ارزشمند

بر حَسَب: مطابق

درس چهارم - قسمت اول

* خصومت انگیختن: دشمنی کردن

به بند اندر آوردن: گرفتار کردن (کنایه)

کرانه ناپدید: بی‌انتهای

درس پنجم

کرانه: ساحل

دار ملک: پایتخت - سرزمین

هوشمند: انسان عاقل (کسی که عاشق نیست)

انده: اندوه

* توسنی: سرکشی - عصیان (صفت اسب)

مهر: عشق و دوستی

کمند: ریسمانی که هنگام جنگ به گردن دشمن انداخته و

خرامی: راه پیدا کنی - بروی

می‌کشند، در اصل یک وسیله‌ی جنگی به حساب می‌آید.

ریش: زخمی

درس چهارم - قسمت دوم

پیش داشتن: تقدیم کردن - عرضه کردن

* رضی الله عنه: خدا از او راضی باشد

فراچنگ آوردن: به چنگ آوردن - تصاحب

مرید: شاگرد

ور: حتی اگر

* عنان: افسار - دهنه

درخور: درخورنده - شایسته

* طبع: سرشت - وجود

آواز داد: صدا زد

بگذار: دور کن

* زندق: مُلحد - بی‌دین - ذهری - کافر (کتاب درسی)

آسوده‌شو: صرف نظر کن - بی‌خیال شو

غیرت: حمیت - ناموس پرستی - حمیت محب است بر طلب

خام: بیهوده - نسنجیده

قطع تعلق نظر محبوب از غیر یا تعلق غیر از محبوب (کتاب

ار: مخفف «اگر»

درسی)

آفاق: افق‌ها

ارادت: دل‌بستگی و اعتقاد بی‌ریا

عاجز: ناتوان

رجم: سنگ‌زدن

* صواب: کار درست و نیک (واژه متشابه ← ثواب: پاداش)

جمله: همه - همگی

درس ششم

بشوریدند: شورش کردند - به هیجان درآمدند

صاحب خبر: در این جا «کسی که منتظر شنیدن خبری از

* مَحَن: بلاها - اندوه‌ها (شکل مفرد آن ← محنت)

* خانقاه: جایی که درویشان عبادت کنند

او هستیم» - معشوق

* درزه: بسته (نامه)

بی خبر: بی هوش

ساکن: آرام

مهر: محبت - خورشید

* عیوق: نام ستاره ای است سرخ رنگ و روشن در کنار

راست کهکشان که پس از ثریا طلوع می کند و پیش از آن

غروب می کند. مظهر دوری، روشنایی و بلندی

بر شدم: بالا رفتن

* سمع: گوش - شنوایی - شنیدن

* بصر: چشم - بینایی - دیدن

دیده ور: بینا

مجموع: خاطر جمع و آسوده

التفات: توجه

صید: شکار

* اکسیر: جوهری که ماهیت اجسام را تغییر دهد و کامل تر

سازد - هر چیز مفید و کمیاب

درس هفتم

فروغ: روشنایی

سرشک: اشک

مهلت: فرصت

* صبوح: شراب صبحگاهی

اختیار عمر: برگزیده عمر (منظور جوانی)

خیل: انبوه - اسب

درس هشتم

نکو: زیبا

* حوری: در عربی جمع «حور و حورا» به معنی «مرد و

زن سیاه چشم» است.

* قصور: کوتاهی کردن - گناه - عیب

ناوک: نوعی تیر کوچک که آن را در غلاف آهنین گذارند و

با کمان پرتاب کنند تا دورتر رود.

ناوک انداز: کشنده

شکر خنده: خنده‌ی زیبا و شیرین (حس آمیزی)

نام کردن: نام نهادن

درس نهم

رعب آور: ترسناک

* فغان: آه و ناله

کوخ: خانه‌ای که از نی و علف ساخته شود.

دخمه: اتاق زیرزمینی - قبر - گور

* مهیب: ترسناک

سیاهکاری: بدبختی - ظلم

شبانان: چوپانان

کم سو: کم نور

فجایع: سختی‌ها

* حضيض: نشیب - پستی

شداید: سختی‌های روزگار

سنگلاخ: جایی که پر از سنگ باشد

* رمق: باقیمانده‌ی جان - نفس آخرین - تاب و توان - زور

چندشناک: عذاب آور - حالت ناخوشایندی که اعصاب

انسان را آشفته کند.

چندش: لرزش نامطبوعی که در اعصاب آدمی پیدا شود، بر

اثر این که کارد یا شیشه‌ی نوک تیزی را بر شیشه و امثال

آن بکشند. (دهخدا)

باده‌گساری: شراب‌خواری

دژخیمان: جلادها (شکل مفرد ← دژخیم)

* تهدید: ترساندن (واژه‌ی هم‌آوا ← تحدید: حد و مرز

قائل شدن)

جباران: ستمکاران

* سُخره: تمسخر - ریشخند

* موحش: وحشتناک - ترسناک

ان لم يكن لكم دين فكونوا احراراً في دنياكم: اگر دین نداشتید، لااقل در دنیای خود آزاده باشید. (امام حسین ع)

کارزار: جنگ

* تالیان: تلاوت کنندگان

سحرکوشان: عبادت کنندگان در شب

* طومار: نامه - کتاب

* تهجد: شب بیداری - شب زنده‌داری

این دو شب: منظور شب عاشورا و شام غریبان است.

درس دهم

جبین: پیشانی (مترادف: جبهه - شقیقه - ناصیه)

آزنگ: چین و شکنی که به واسطه‌ی خشم به چهره و ابرو و پیشانی افتد.

دل نازک: دل حساس و زود رنج

خدنگ: نام درختی است که چوب آن بسیار محکم است. (تیر خدنگ: تیر محکم)

* طرد: دور کردن - راندن (هم‌خانواده ← مطرود: رانده شده)

قلماسنگ: قلاب سنگ، فلاخن، آلتی که با آن سنگ اندازند

شاهد: شیرینی

کام: دهان

شرنگ: زهر

یک‌رنگ: صمیمی و صادق (کنایه)

وصال: رسیدن به معشوق

خوف: ترس

درنگ: تأخیر (واژه‌ی متضاد ← عجله)

پدري: پاره کنی - بشکافی (از مصدر «دریدن»)

زنگ: چرک سبز رنگی که بر روی آینه می‌افتد.

ناهنجار: خشن - بی‌ادب

بل: بلکه

* فاسق: گناهکار

* بی‌عصمت: ناپاک - آلوده به گناه

ننگ: آبرو - نام (بی‌ننگ: بی‌آبرو)

باده: شراب

بنگ: حشیش (ماده‌ی مخدر)

نارنگ: نارنج

* ازقضا: اتفاقاً

آرنگ: آرنج

بی‌فرهنگ: بی‌ادب - بی‌عقل

آهنگ: قصه (آهنگ نمودن: تصمیم گرفتن)

درس یازدهم - قسمت اول

ساقی: واسطه فیض الهی

* عذار: چهره

پرده فکن: خودت را نشان بده (کنایه)

درس یازدهم - قسمت دوم

کیش: دین - مذهب

مهر: عشق - دوستی

دلدارها: معشوق‌ها

جرگه: گروه زمره

افگار: زخمی - خسته

دل افگار: دل زخمی (کنایه: عاشق)

دل داده: عاشق (دلدار: معشوق)

کام: آرزو - هوا و هوس (معنی دیگر: دهان)

حلاج: از عارفان مشهور (منصور حلاج)

رادمردان: جوانمردان - بخشندگان

وارسته: آزاده (بی‌تعلق)

نبازند: نمی‌پردازند - توجهی نمی‌کنند

* مهین: بزرگ‌ترین

مهرورز: عاشق

جوبار: جویبار

شادباش: شادباش - طلا یا پولی که برسر عروس یا داماد ریزند.

سپهر: آسمان

گلشن: گلستان

* هامون: دشت و صحرا

بارگه: چادر شاهانه - سراپرده (بارگاه)

نگارش دادن: آرایش کردن

گلبن: بوته‌ی گل

رخسار: چهره (مترادف ← وَجَنه)

نیلوفر: گل نیلوفر

گلنار: گل انار (واژه مرکب)

بام: بامداد - صبحگاه

* هزار: بلبل - عندلیب

* نغز: شیرین - زیبا

گلرخان: زیبارویان

بکش: بنوش (از مصدر «کشیدن» به معنی «نوشیدن»)

بزم: مجلس عیش و شراب

باده: شراب

افسون: جادو - فریب (افسونگر ← جادوگر)

افسانه: سخن نادرست و دروغ

درس دوازدهم

رُسته: روییده

فرشته خو: مانند فرشته - آن که خوی و سیرت فرشتگان دارد.

* خواری: حقارت - بدبختی

لاله‌رو: دارای رویی مانند لاله - انسان زیبارو

بی‌وفا: کسی که به عهد خود وفادار نیست.

آیو: آید

فراخی: گستردگی

تنگ آیو: برای تو کوچک شود.

شاخسار: جایی از درخت که شاخه‌های بسیار دارد.

فغان: دریغ - آه (کلمه‌ی تأسف) این واژه یک جمله هم به

حساب می‌آید چون «شبه جمله» است.

* طریق: راه

پاک بازی: همه چیز را بدون توقع در راه عشق دادن

درس سیزدهم

* قدس الله روحه العزیز: خداوند روح گرامی او را پاک

گرداند

بی‌خویشتن: بی‌توجه - بی‌قید و آزاد - از خود بی‌خود

خواجه‌وار: مغرور (مانند خواجه‌ها، خواجه یعنی آقا)

پای بگرد کرده: چهار زانو

خُلق: شوخی

خدایت در بهشت گنادر: جمله دعایی (دعا کنم خدا تو را

به بهشت بفرستد)

نباید: شایسته نیست

لنگ و لوک: کسی که دست و پایش معیوب باشد

دروغ: دوزخ - جهنم

جمشید: نام یکی از پادشاهان ایرانی که به دست ضحاک

کشته شد.

بشکست: خفیف و خوار شد - شکسته خاطر شد - آزرده

خاطر شد

با خویش رسید: به خود آمد - متوجه اشتباه خود شد

تَرَک: اشتباه - گناه

* تصدیق کرد: راست گو شمرد - به راستی شیخ اقرار کرد

* استغفار: طلب بخشش

بازو به هم: با او - همراه او (کتاب درسی)

بُخل: اِمساک کردن - مال دوستی - بخیلی کردن - خسیس بودن
نکبت: مصیبت - زشتی
کذا: این چنین - توصیف شده
نقل: داستان - حکایت - بازگویی سخنی از قول کسی
غم‌گسار: غم‌خوار
اندرز: پند - نصیحت
شاب: جوان (هم‌معنی ← برنا)، (هم‌خانواده ← شباب)، (متضاد ← پیری)
هیبت: شکوه
تشرع: دین و شریعت - ظاهر دین
دست‌گیر: یاری کننده (کنایه)
سحّار: جادوگر - سحرکننده
عصاره: آب و چکیده‌ی هر چیز (هم‌خانواده ← عصیر)
سراچه: خانه‌ی کوچک
آماس: تورّم - برآمدگی
قوز کردن: از سرما یا غیره خود را خمیده ساختن
لگه دویدن: نوعی دویدن همراه با بالا و پایین شدن از روی خوشحالی - کاری بین دویدن و راه رفتن
پالیز: بوستان گل و گیاه
شیرآغوز: اولین شیر زایمان کننده (انسان یا حیوان) که درصد چربی و موادی غذایی آن بسیار زیاد است.
استسقا: مرض آب‌خوری (امروز به آن دیابت می‌گویند)

فارغ: آسوده - بی‌خیال
متأثر: ناراحت
سرا: خانه
مستوجب: سزاوار و لایق
بازو: باز به او (کتاب درسی)
چغز: قورباغه (کتاب درسی)
صعوه: پرنده‌ای کوچک به اندازه‌ی گنجشک (کتاب درسی)
زغن: کلاغ
بخسبد: بخوابد
درآمیزد: معاشرت کند
بنی اسرائیل: اولاد حضرت یعقوب (ع)
فرو می‌شد: وارد می‌شد
فسق: بیرون آمدن از راه خدا - ستم کردن - گناه
فجور: گناه‌کار (فسق و فجور با یکدیگر به معنی : کار بد گناه)
روا بود: ممکن است
غرّه: مغرور - متکبر
دستار: عمامه - شال سر - سربند
طاعت: بندگی - فرمان‌برداری

درس چهاردهم

متمکن: دارا و ثروتمند
کبوده: نام دَهِی است.
تحفه: هدیه (شکل جمع ← تُحَف)
بی‌شائبه: بدون شک و تردی
مشیت: اراده و خواست (معمولاً به تنهایی معنی خواست الهی هم می‌دهد)
بینگارد: به حساب آورد

« قرابت معنایی »

✓ در تستهای قرابت معنایی ایراد رایج داوطلبان تمرکز بیش از حد بر امر تر جمه و غافل شدن از اهمیت مفهوم است. روند رایج این داوطلبان به شکل زیر است :

بیت ← ترجمه (شاعر چی گفته؟) ← مفهوم (شاعر برای چی گفته؟)

این در حالیست که روش صحیح رفتن به سمتی است که کم کم مستقیم از بیت مفهوم را دریابیم.

انواع ارتباط مفاهیم :

قرابت درجه ۲ : هم مفهومی با کمی اختلاف مثال : ناپایداری دنیا ≈ ناپایداری قدرت

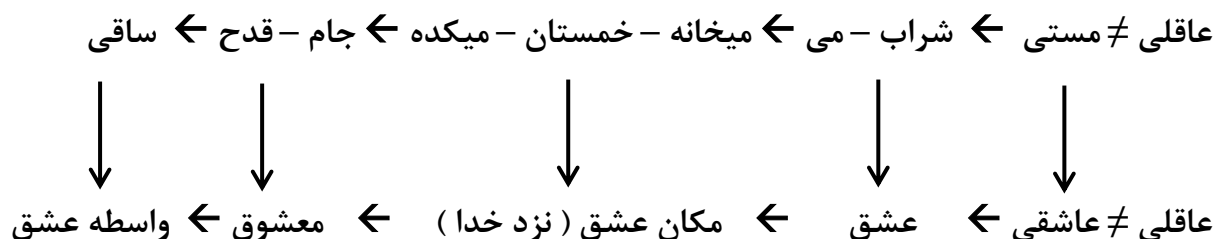
قرابت درجه ۳ : هم مفهومی مبتنی بر استدلال (با اختلاف زیاد) مثال : ناپایداری قدرت ≡ ستایش سخاوت

تقابل یا تضاد معنایی : دو مفهومی که کاملاً نافی یکدیگرند مثال : ستایش گوشه نشینی ≠ ستایش مردمی بودن

توازی یا پارالل معنایی : دو مفهومی که هیچ ربطی به هم ندارند ولی در تستها عموماً کنار هم می آیند . مثال :

اعتقاد به قضا و قدر || از ماست که بر ماست یا غم مثبت عشق || غم منفی دنیا

نماد شناسی ادبیات عرفانی و غنایی :



فصل ۱: تحمیدیه (ادبیات عسرفانی)

۱) درد عشق را فقط عاشق هیران دیده می فهمد

- سینه خواهم شرحه شرحه ازفراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق
- محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست
- در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید والسلام
- تا نگریدی آشنا زین پرده رمزی نشنوی / گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
- آنچه برمن می رود در بندت ای آرام جان / با کسی گویم که در بندی گرفتار است
- حال شب های مرا همچو منی داند و بس / تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد
- حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر / به سر نکوفته باشد در سرایی را
- مدعی خواست که آید به تماشاگه راز / دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
- همیشه صداهایی در طبیعت و رازهایی در آسمان هست که همه کس نه توانند آنرا بخوانند و نه آنرا بشنود
- شب فراق که داند که تا سحر چند است / مگر کسی که به زندان عشق در بند است
- سخن را روی در صاحب دلان است / نگویند از حرم الا به محرم
- عشق در هر دلی فرو ناید / زان که هر سینه محرم رازی است
- اسرار خرابات به جز مست نداند / هشیار چه داند که در این کوچه چه راز است
- منم همچون پیاده تو سواری / از رنج پایم آگاهی نداری
- مرغان قفس باشد را المی باشد و شوقی / کان مرغ نداند که گرفتار نباشد
- هم عارفان عاشق دانند حال مسکین / گر عارفی بنالد یا عاشقی بزارد
- حدیث عشق جانان گفتنی نیست / وگر گویی کسی همدرد باید

۲) بازگشت همه موجودات به اصل

- هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش
- ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم / باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست

- مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست / می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم
- ما ز دریایم و دریا می رویم / ما ز بالایم و بالا می رویم
- چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است / روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم
- دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
- بلبل گلشن قدسم شده از جور فلک / بی گنه بسته زندان و گرفتار قفس
- من ملک بودم و فردوس برین جایم بود / آدم آورد در این خراب آبادم
- باز خواهم بسوی مسکن عقبی رفتن / چه کنم گلخن دنیا پس از اینم بس و بس
- جان که از عالم بالاست یقین می دانم / رخت خود باز برآیم که همان جا فکنم
- سیمرغ جان کجا کند از گلخن آشیان / کاو را هوای تربت آن سبز گلشن است
- کل شیء یرجع الی اصله
- انا لله و انا الیه راجعون

۳) از کوزه همان برون تراود که در اوست

- سر من از ناله من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست
- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست
- حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ / قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست
- رنگین سخنان درسرخن خویش نهنند / از نکهت خود نیست به هر حال جدا گل
- به پیش گیرچه پرسی ز حال پنهانم / که راز گوی دل من همین نگاه من است
- می دهد ظاهر هرکس خبر از باطن او / رتبه پیرهن آری ز قبا معلوم است
- گرگ زاده عاقبت گرگ شود / گرچه با آدمی بزرگ شود
- تو بد سگالی و نیکی طمع کنی هیهات / ز خیر، خیر تراوش نماید از شر، شر
- حال متکلم از کلامش پیداست / از کوزه همان برون تراود که در اوست
- درسرخن مخفی شدم مانند بودربرگ گل / هر که خواهد دیدنم گودرسرخن بیندمرا
- سخن پیدا کند کز من و تو مردم کیست / که بی سخن من و تو هر دو نقش دیواریم

- تا مرد سخن نگفته باشد / عیب و هنرش نهفته باشد
- گرگ زاده عاقبت گرگ شود / گرچه با آدمی بزرگ شود
- بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل / توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد
- گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست / رنگ رخسار خبر می دهد از سر ضمیر
- در پیش ما فتاده است مستی و هوشیاری / در هر که هر چه باشد رفتار می نماید
- مرد نهان زیر دل است و زبان / دیگر یکسر گل پر صورت است
- نیست در دست سبوی من عنان اختیار / راز عشق از دل تراوش گر کند معذور دار
- از هرچه سبو پر کنی از سرو ز پهلوش / زان چیز برون آید و بیرون دهد آغاز
- کاسه چینی که صدا می کند / راز دل خویش ادا می کند
- حال من دور از جمال نپرس / رنگ و رویم بین و حال مپرس

۱۴) غیر قابل وصف بودن فدا

- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
- ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم / و ز هرچه گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم
- کسی ماهیت ذاتش نداند / که کس با او و او با کس نماند
- نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم / نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
- مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر / ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم
- به قیاس در نگنجی و به وصف در نیایی / متحیرم در اوصاف جمال و روی زبیت

۱۵) فداوند عزیز می کند هر که را که بفواهد و ذلیل می کند هر که را که بفواهد

- همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بپوشی / همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی
- تعز من تشاء و تذلل من تشاء
- یکی را همی تاج شاهی دهد / یکی را به دریا به ماهی دهد
- یکی را ز ماهی رساند به ماه / یکی را ز مه اندر آرد به چاه

□ یکی را دهد تاج و تخت بلند / یکی را کند خوار و زار و نژند

□ عزیزی و خواری تو بخشی و بس / عزیز تو خواری نبیند ز کس

□ گلستان کند آتشی بر خلیل / گروهی بر آتش برد ز آب نیل

۶) نکوهش طمع و ستایش قناعت

□ طمع دنائت آورد و آبرو ببرد ...

□ بنا بر این خاله ام با همه تمکنی که داشت به زندگی درویشانه ای قناعت کرده بود .

□ بسیار کس ز پای در آورد اسب آز / او را مگر نبود لگام و دهانه ای

□ چنین بود تا بود این تیره روز / تو دل را به آز فزونی مسوز

□ چه سرمایه سازم که سودم دهد گفت / اگر می توانی قناعت قناعت

□ پرواز کن ولی نه چندان دور از آشیان / منمای فکر و آرزوی جاهلانه ای

□ تنم را در قناعت زنده دل دار / مزاجم را به طاعت معتدل دار

□ در قناعت لب خشک و مژه پر نم نیست / عالمی هست در این گوشه که در عالم نیست

□ آسودگی به کنج قناعت نشستن است / سیر بهشت در گرو چشم بستن است

۷) نکوهش ریا و تظاهر

□ الهی! روا مدار که پنهان ما از پیدای ما ناستوده تر باشد...

□ من غلام نظر آصف عهدم کو را / صورت خواجگی و صورت درویشان است

□ به مارماهی مانی ، نه این تمام ، نه آن / منافقی چه کنی ؟ مار باش یا ماهی

۸) عشق منشأ فلقت انسان بوده است

□ حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد / بنمود جمال و عاشق زارم کرد

- من خفته بدم به ناز در کتم عدم / حسن تو به دست خویش بیدارم کرد
- از خمستان جرعه ای بر خاک ریخت / جنبشی در آدم و حوا نهاد
- از شبنم عشق خاک آدم گل شد / صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
- در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد / عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
- شور و غوغایی برآمد از جهان / حسن او چون دست در یغما نهاد
- همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی / که هنوز من نبودم که تو در دلم نشست

فصل ۲: ادبیات حماسی

۹) فراگیر شدن بدی در جامعه

- هنر خوار شد جادویی ارجمند / نهان راستی آشکارا گزند
- نهان گشت آیین فرزندگان / پراکنده شد نام دیوانگان
- شده بر بدی دست دیوان دراز / ز نیکی نبودی سخن جز به راز
- سفله بر صدر و اهل دانش را / به غلط ره به آستان ندهند
- منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا / وز هر دو نام ماند چو سیمرخ و کیمیا
- کج روان را دهند خرمن ها / قوت یک شب به نیکوان ندهند
- دانا بمانده در غم تدبیر روزیش / یک ذره غم به خاطر نادان نمی رسد
- جهال در تنعم و ارباب فضل را / با صد هزار غصه یکی نان نمی رسد

فصل ۳: ادبیات غمناکی

۱۰) تقابل عقل و عشق

- عشق دریایی کرانه ناپدید / کی توان کردن شنا ای هوشمند
- پرستش به مستی است در کیش مهر / برون اند زین جرگه هوشیارها
- هوش خردمندان را عشق به تاراج برد / من نشنیدم که باز، صید کبوتر شود
- صائب حضور اگر طلبی ترک عقل کن / کاین در به روی مردم فرزانه بسته است
- چو عشق آمد ز عقل مگو / که دردست چوگان اسپرست گوی
- آن جا که عشق خیمه زند جای عقل نیست / غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی
- چو بر عقل دانا شود عشق چیر / همان پنجه آهنین است و شیر
- عقل در کوی عشق نابیناست / عاقلی کار بوعلی سیناست
- عقل در سلسله عشق گرفتار بود / عاشق دلشده مست است نه هشیار بود
- عشق آمد خانمان عقل را ویران کند / پشت پا زد بر سر آخر عقل دور اندیش را
- عشق بر تدبیر خندد زانکه در صحرای عقل / هر چه تدبیر است جز بازیچه تقدیر نیست
- عاشقی خود نه کار فرزانه است / عقل در راه عشق دیوانه است
- عقل بیگانه است در ره عشق / شرح این نکته آشنا داند
- عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی / عشق داند که در این دایره سرگردانند
- عقلم به کوی دوست هدایت نمی کند / ای عشق برافروز چراغ هدایت
- ماجرای عقل پرسیدم ز عشق / گفت معزول است و فرمانیش نیست

۱۱) سفتی کشیدن عاشقان

- عشق را خواهی که تا پایین بری / بس که بیسندید باید ناپسند
- زشت باید دید و انگارید خوب / زهر باید خورد و انگارید قند
- بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند / بگفت انده خرنده و جان فروشند

- به شادی و آسایش و خواب و خور / ندارند کاری دل افکارها
- کشیدند در کوی دلدادگان / میان دل و کام دیوارها
- دربیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش ها گر کند خارمغیلان غم مخور
- مالک ملک وجود، حاکم رد و قبول / هر چه کند جور نیست ور تو بنالی جفاست
- وصال دوست طلب می کنی بلاکش باش / که خار و گل هم با یکدگر تواند بود
- نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست / عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
- یا رب این کعبه مقصود تماشاگه کیست / که مغیلان طریقیش گل و نسرين من است
- باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش / بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش
- فراز و نشیب عشق دام بلاست / کجاست شیر دلی کز بلا نپرهیزد
- جمال کعبه چنان می کشاندم به نشاط / که خارهای مغیلان حریر می آید
- کی کند عاشقی نگاهی درجهان / زان که عاشق را جهانی دیگر است
- همه سلامت نفس آرزو کند مردم / خلاف من که به جان می خرم بلایی
- حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر / به سر نکوفته باشد درسرای را
- اگر تو جور کنی رای ما دگر نشود / هزارشکر بگویم هر جفایی را
- طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل / بیفتد آنکه در این راه باشتاب رود
- ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید / بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی
- اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست / رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی
- حاصلی نیست به جز غم ز جهان خواجه را / شادی جان کسی کاو ز جهان آزاد است
- طره پریشانش دیدم و به دل گفتم / این همه پریشانی بر سر پریشانی
- عشق جویی و عافیت طلبی / عشق با عافیت کدام بود
- زخم خونینم اگر به نشود به باشد / خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست

۱۲) فنا و از نمود بیفود شدن عاشقان

- بگفتا گربه سریا بیش خشنود ؟ / بگفت از گردن این وام افکنم زود
- بگفتا گرخرامی درسرایش / بگفت اندازم این سرزیرپایش

- عاشقان کشتگان معشوقند / برنیاید زکشتگان آواز
- ای مدعیان در طلبش بی خبرانند / کان را که خبر شد خبری باز نیامد
- ای مرغ سحر عشق زیروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
- لاف تقرب مزین به حضرت جانان / زان که خموشند بندگان مقرب
- تا نگریدی بی خبر از جسم و جان / کی خبر یابی ز جانان یک زمان
- بدان مقام رسید اتحاد من و دوست / که باز می نشناسم که این منم یا دوست
- دست درکش کرد و با آتش به هم / خویشتن گم کرد با او خوش به هم
- دست از مس وجود چو مردان حق بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
- صورت من همه او شد صفت من همه او / لاجرم کس من و من نشنود اندر سخنم
- از نارسیدگی است که صوفی می کند خروش / سیلاب چون به بحر رسد می شود خاموش
- آن که شد هم بی خبر هم بی اثر / از میان جمله او دارد خبر
- از تن دوست در سرای مجاز / جان برون آید و نیاید راز
- تا که خبر دارم از او بی خبر از خویشتنم / با وجودش زمن آواز نیاید که منم
- کسی را که در این بزم ساغر دهند / که داروی بی هوشیش در دهند
- هر که را اسرار حق آموختند / مهر کردند و دهانش دوختند
- بگفتا جان مده بس دل که با اوست / بگفت دشمن اند این هردو بی دوست
- عاشقی را یکی فسرده بدید / که همی مرد و خوش همی خندید
- که جان عاشق چون تیغ عشق بریاید / هزار جان مقدس به شکر آن بنهد
- درآمد آتش عشق و بسوخت هر چه جز اوست / چو جمله سوخته شد شاد باش و خوش می خند

۱۳) نتیجه عکس دادن

- توسنی کردم ندانستم همی / کز کشیدن تنگ تر گردد کمند
- توسنی کردم ندانستم همی / کز کشیدن تنگ تر گردد کمند
- از قضا سرکنگبین صفرا فزود / روغن بادام خشکی می نمود
- چون قضا آید شود تنگ این جهان / از قضا حلوا شود رنج دهان
- صیاد نه هر بار شکاری گیرد / افتد که یکی روز پلنگش گیرد

۱۴) توصیه به آزادی و ستایش بی اعتنایی به دنیا

- من این همه نیستم ...
- آن که دل بگسلد از هر دو جهان درویش است / آن که بشکفت ز پیدا و پنهان درویش است
- پس از سی سال روشن گشت بر خاقانی این معنی / که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی
- آرزوهای دو عالم دستگاه / از کف خاکم غباری بیش نیست
- فاش می گویم و از گفته خود دلشادم / بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
- چشم همت نه به دنیا که به عقبی نبود / عارف عشق شوریده سرگردان را
- به پادشاهی عالم فرو نیاردسر / اگرزسر قناعت خبرشود درویش
- دولت فقر خدایا به من ارزانی دار / کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
- در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است / خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی
- آسودگی به کنج قناعت نشستن است / سیر بهشت در گرو چشم بستن است
- صبر کن با فقر و بگذار این ملال / زانک در فقر است نور ذوالجلال
- یک قدم برسر وجود نهی / وان دگر در بر ودود نهی
- در قناعت لب خشک و مژه پرزم نیست / عالمی هست در این گوشه که در عالم نیست
- کسی ز قید خزان و بهار شد آزاد / که همچو سرو از این باغ چید دامن را
- بر روزه قناعت خود صبر می کنیم / گر جان به لب رسد غم دنیا نمی خوریم
- به نان خشک قناعت کنیم و جامه دل / که کار منت خود به که بار منت خلق
- که از دست رنج خویش و تره / بهتر از نان دهخدا وبره
- اگرخواهی که به ما رسی خود را بر در بگذار و درآی

۱۵) ندیدن دلبر به صلاح و مصلحت عاشق است

- بگفتا دوری از مه نیست درخور / بگفت آشفته از مه دور بهتر
- گفتم ببینمش مگرم درد اشتیاق / ساکن شود ، بدیدم و مشتاق تر شدم

ز هر سو کرد بر عادت نگاهی نظر ناگه درافتادش به ماهی
چولختی دید از آن دیدن خطر دید که بیش آشفته شد تا بیشتر دید

گر مدعیان نقش ببینند پری را / دانند که دیوانه چرا جامه دریده است

۱۶) بدون معشوق نمی توان صبوری کرد (عاشقی ≠ صابری)

- بگفتا رو صبوری کن در این درد / بگفت از جان صبوری چون توان کرد
- جان ماهی آب باشد صبر بی جان چون بود / چون که بی جان صبر نبود چون بود بی جان ز جان
- صبوری از طریق عشق دور است / نباشد عاشق آن کس کاو صبور است
- به عشق اندر صبوری خام کاری است / بنای عاشقی بر بی قراری است
- مستی و عاشقیم برد ز دست / صبر ناید ز هیچ عاشق مست

۱۷) عشق موجب تعالی است

- چو شبنم اوفتاده بودم پیش آفتاب / مهرم به جان رسید و به عیوق برشدم
- گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
- در مکتب عشق هان ای پسر بکوش / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
- ورامروز اندراین منزل تورا جانی زیان آمد / زهی سرمایه و سودا که فردا زان زیان بینی
- تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس / به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی
- از کیمیای مهر تو زر گشت روی من / آری به لطف یمن شما خاک زر شود
- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
- از کیمیای مهر تو زر گشت روی من / آری به لطف یمن شما خاک زر شود
- چو شبنم بیفتاد مسکین و خرد / به مهر آسمانش به عیوق برد

۱۸) ناز معشوق و نیاز عاشق (بی توجهی معشوق به عاشق)

- او را خود التفات نبودی به صید من / من خویشتن اسیر کمند نظر شدم
- حاجت به ترکی نیستش تا در کمند آرد دلی / من خود به رغبت در کمند افتاده ام تا می برد
- ور قید می گشاید وحشی نمی گریزد / در بند خویرویان بهتر ز رستگاری

۱۹) نکوهش گذر دوران جوانی با غفلت

- تا کی می صبح و شکر خواب بامداد / هشیار گرد . هان! که گذشت اختیار عمر
- جوانی نکو دار کاین مرغ زیبا / نماند در این خانه استخوانی

۲۰) ماندگار بودن سخن نیکو در تاریخ ادبیات

- حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان / این نقش ماند از قلمت یادگار عمر
- پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
- نیمیرم از این پس که من زنده ام / که تخم سخن را پراکنده ام

۲۱) ناپایداری و بی وفایی دنیا و توصیه به اغتنام فرصت

- این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است / دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر
- شد اوج وصل بر من مسکین حسیض هجر / دیشب سپهر بودم و امشب زمین شدم
- بر آن نسق نبود وضع روزگار که بود / زمان به رنگ دگر شد زمین به رنگ دگر
- جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد / غلام همت آنم که دل بر او نهاده
- چون هست و نیست هیچ نماند به قرار / آن به کز آن به یاد نیاید دل تو را
- چنین است رسم سرای درشت / گهی پشت بر زین گهی زین به پشت
- بیخی نشان که دولت باقییت بردهد / کاین عمر گاه خزان است و گاه بهار

- بر مهر چرخ و شیوه ی او اعتماد نیست / ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر وی
- چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری / که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی
- گر ملک کائنات ز دستت برون شود / هان تا غمش ز جان نرباید دل تو را
- مرا زبخت همی گل شکفتی از برگل / به غیر خار نروید کنونم از بر خار
- بهار عمر مرا چو رسید فصل خزان / به کوه و صحرا خواهی خزان و خواه بهار
- زمانه شکل دیگر گشت و رفت آن مهربانی ها / همه خونابه حسرت شده است آن دوست کامی ها
- فراغت و طلب و امن عیش و شباب / ببرد از من یک یک زمانه غدار
- آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد / و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
- جهان پیراست و بی بنیاد ازاین فرهاد کش فریاد / که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
- اگر بودی جهان را پایداری / به هرکس چون رسیدی شهریاری
- می رود صبح و اشارت می کند / کاین گلستان خنده واری بیش نیست
- لاله و گل زخمی خمیازه اند / عیش این گلشن خماری بیش نیست
- تا به کی نازی به حسن عاریت / ماو من آیینه داری بیش نیست
- برگ عدم سازکن دلا که دراین عهد / عمرطبیعی نصیب برق و شراراست
- مهمان سراسرست خانه دنیا که اندراو / یک روزاین بیاید و یک روز او رود
- برکام دل به گردش ایام دل میند / کاین چرخ کج مدار نه برآرزو رود
- جهان را چون رباطی با دودردان / که چون زین دردآیی بگذری زان
- الدهر یومان ، یوم لک و یوم علیک (دنیا دو روز است، روزی با تو و روزی بر توست)
- درطبع جهان اگر وفایی بودی / نوبت به تو خود نیامدی ازدگران
- آن که گویند که بر آب نهادست جهان / مشنو ای خواجه که تا در نگری بر باد است
- یار ناپایدار دوست مدار / دوستی را نشاید این غدار
- خیمه انس مزین بر در این کهنه رباط / که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است
- سفله طبع است جهان بر کرمش تکیه نکن / ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی

۲۲) توصیه به نگرش با بصیرت

- اگر در دیده مجنون نشینی / به غیر از خوبی لیلی نبینی
- تو مو بینی و مجنون پیچش مو / تو ابرو او اشارت های ابرو
- به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
- الهی به بهشت و حور چه نازم؛ مرا دیده ای ده که از هر نظر بهشتی سازم
- بکوش تا عظمت در نگاه تو باشد نه در چیزی که به آن می نگری
- من نمی دانم که چرا می گویند اسب حیوان نجیبی است / کبوترزیباست . / و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست / گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد ؟
- اختلافی که هست در نام است / ورنه سی روز بی گمان ماهی است
- ورهنری داری و هفتادعیب / دوست نبیند مگر آن یک هنر
- گفت از خوبان تو افزون نیستی / گفت خامش چون تو مجنون نیستی
- من عاشقم و دلم بدو گشت تباه / عاشق نبود ز عیب معشوق آگاه
- سرود عشق ز مرغان بوستان بشنو / جمال یار ز گلبرگ سبز تابان شد (وحدت وجود)
- یار بی پرده از در و دیوار / در تجلی است یا اولی الابصار (وحدت وجود)
- چشم بگشا به گلستان و ببین / جلوه آب صاف در گل و خار (وحدت وجود)
- چشمان نظر به میوه کنند / ما تماشا کنان بستانیم (وحدت وجود)

۲۳) غم مثبت موجود در راه عشق

- دیدی که مرا هیچ کسی یاد نکرد / جز غم که هزار آفرین بر غم باد
- این فخر بس مرا که چون پیدا شوم زدور / شادی کنان غم تو به رویم سلام کرد
- آگه نیم که چیست غم را سبب ولی / دانم که یاد غم سبب شادی من است
- شادم به روز غم که غم غمگسار گشت / که غم چو روی شادی عالم بدیده ام
- گر دیگران به عیش و طرب خرم اند و شاد / ما را غم نگار بود مایه ی سرور
- غم می خوریم و هیچ شکایت نمی کنیم / ما راجه غم ؟ که غمت غمگسار ماست

- جان بهر غم است و بی غم امکان نبود / هر جان که در او غم نبود جان نبود
- چه شکر گویمت ای سیل غم عفاک الله / که روز بی کسی آخر نمی روی ز برم
- باز بانگی از نیستان می رسد / غم به داد غم پرستان می رسد
- غم را لطف لقب کن زغم و درد طرب کن / هم از این خوب طلب کن فرج و امن و امان را
- جانا به جز غم تو دلم را هوس مباد / جز تو کسم ز جور تو فریاد رس مباد
- ای بی وفا رسم وفا از غم بیاموز / غم با همه بیگانگی هر شب به ما سر می زند
- غمش را غیر دل سر منزلی نیست / ولی آن هم نصیب هر دلی نیست
- غم تو را به نشاط جهان نخواهم داد / من این خریده خود را به هیچ نفروشم

فصل ۴: حسب حال و زندگی نامه

۱۴) نکوهش غرور و ستایش تواضع

- مفهوم داستان های « غرورشکنی » و « مستوجب آتش » درس ۱۳
- ز مغرور دنیا ره دین مجوی / خدا بینی از خویشتن بین مجوی
- به هر بدت خرسند باید بدن / که از بد بدتر نیز شاید بدن
- بزرگان نکردند در خود نگاه / خدابینی از خویشتن بین مخواه
- طریقت جز این نیست درویش را / که افکنده دارد تن خویش را

۱۵) اعتقاد به قضا و قدر و فواست خدا

- هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.
- زاهدان را زهد و ما را عشق خوبان شد نصیب / هر کسی را در ازل خود آنچه قسمت بود داد
- در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست / در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
- مرا جفا و وفای تو پیش یکسان است / هر چه دوست پسندد به جای دوست نکوست

- ز چرخ آمد همه چیزی نوشته / نوشته با روان ما سرشته
- نوشته جاودان دیگر نگرود / به رنج و کوشش از ما برنگردد
- ز چرخ آمد قضا نه از کام مردم / ازیرا بنده آمد نام مردم
- نیکی و بدی که در نهاد بشر است / شادی و غمی که در قضا و قدر است
- محبوسم و طالع است منحوسم / غمخوارم و اختراست خونخوارم (قضا و قدر نامطلوب)
- سر سازگاری ندارد سپهر / کمر بسته بر کین ما ماه و مهر (قضا و قدر نامطلوب)
- کار عالم سست بنیاد آمده است / آسمان را پیشه بیداد آمده است (قضا و قدر نامطلوب)
- ز آسمان هر سنگ بیدادی که آمد بر زمین / کرد بخت بد من مدد کان بر سبوی من رسید (قضا و قدر نامطلوب)
- کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت / یا رب از مادر گیتی بچه طالع زادم! (قضا و قدر نامطلوب)
- هر آنکه گردش گیتی به کین او برخواست / به غیر مصلحتش رهبری کند ایام (قضا و قدر نامطلوب)

۲۶) انبام گناه (یا هر کار دیگری) به دلیل فراهم بودن زمینه آن

- به حرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم / بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا
- من نخواهم کرد ترک یار و جام می / زاهدان معذور داریدم که اینم مذهب است
- در شب قدر ار صبحی کرده ام عییم مکن / سر خوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود

۱- مفهوم «توان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی» با کدام بیت متناسب است؟

- | | |
|-------------------------------------|--|
| که هنوز پیش ذکرت خجلم ز بی‌زبانی | (۱) نه عجب کمال حسنت که به صد زبان بگویم |
| عوض تو من نیابم که به هیچ کس نمانی | (۲) تو نظیر من ببینی و بدیل من بگیری |
| تو میان ما ندانی که چه می‌رود نهانی | (۳) مده ای رفیق پندم که نظر برو فکندم |
| همه بر سر زبانند و تو در میان جانی | (۴) نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم |

۲- مفهوم عبارت «الهی، روا مدار که پنهان ما از پیدای ما ناستوده‌تر باشد و در ورای صورت آراسته‌ی ما سیرتی زشت و ناهموار نهفته باشد.» با کدام بیت متناسب است؟

- | | |
|----------------------------|------------------------------|
| نداند همی آشکار و نهان | (۱) پدر مرده و ناسپرده جهان |
| در این آشکارا چه دارد نهان | (۲) ببینیم تا کردگار جهان |
| همه آشکارا بکردم نهان | (۳) من آوردمش نزد شاه جهان |
| بود آشکارای او چون نهان | (۴) خنک آن که آباد دارد جهان |

۳- کدام گزینه با مصراع «محرم این هوش جز بی‌هوش نیست» ارتباط معنایی ندارد؟

- | | |
|--|---------------------------------------|
| شرح آن آتش ندارد جز زبانی سوخته | (۱) قصه سوز دل پروانه را از شمع پرس |
| نمی‌فهمد به جز مجنون دگر کس شرح احوالم | (۲) کتاب مشکلات عشق من نحو دگر باشد |
| زیرا که نور عشق به ذرات ملحق است | (۳) بی‌بهره هیچ ذره ز خورشید عشق نیست |
| باقی نمی‌توان گفت الا به غمگساران | (۴) چندی کنم حکایت، شرح این قدر کفایت |

۴- مفهوم مصراع «هر که بی‌روزی است روزش دیر شد» با کدام بیت تناسب ندارد؟

- | | |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| او چو مرغی ماند بی‌پر، وای او | (۱) چون نباشد عشق را پروای او |
| نشوی زان پس ز بلبل سرگذشت | (۲) چون که گل رفت و گلستان درگذشت |
| بی‌زبان شد گرچه دارد صد نوا | (۳) هر که او از هم زبانی شد جدا |
| او ز حرص و عیب کلی پاک شد | (۴) هر که را جامه ز عشقی چاک شد |

۵- مفهوم کلی بیت «پرستش به مستی است در کیش مهر

- | | |
|----------------------------------|---|
| گرچه تیر دگرت در همی کیش نماند | (۱) هم چنان تیر غمت را سپر از سینه‌ی ماست |
| کیش مغان تازه کرد قیمت ابرار برد | (۲) نعره‌ی رندان شنید راه قلندر گرفت |
| به کیش عشق پرستش رواست جانان را | (۳) به جان تو که پرستیدن تو کیش من است |
| قربان شدن است مذهب و کیش | (۴) در عالم عشق عاشقان را |

۶- مفهوم کدام بیت با سایر ابیات متفاوت است؟

- (۱) اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
- (۲) دوام عیش و تنعم نه شیوهی عشق است
- (۳) نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست
- (۴) نمی‌پیچم سر از سنگ ملامت عاشقم عاشق

رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی
اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی
عاشقی شیوهی رندان بلاکش باشد
محرک را سرخ رو دارد زر کامل عیار من

۷- مفهوم بیت « بگفت از صبر کردن کس خجل نیست دارد؟

- (۱) به صبر اندر صدف باران شود در
- (۲) داروی عشق صبر و تحمل بود ولی
- (۳) چرا به صبر نکوشم که صبر دوست بود
- (۴) گرچه دل خون شد ز درد عشق صائب کاشکی

به صبر از لعل و گوهر کان شود پر
تو خرمن گل آفت صبر و تحملی
کسی که بسته بود عقل را به وجه کمال
در بساط سینه بودی صد دل دیگر مرا

۸- بیت: «حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد ندارد؟

- (۱) کمال حسن تدبیرش چنان آراست عالم را
- (۲) لطف نهان به جلوه آر تا برود دلم ز کار
- (۳) چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت
- (۴) تا رقم حسن تو زد آسمان

که تا دور ابد باقی بر او حسن و ثنا آمد
حسن چو جلوه می‌کند عشق زیاد می‌شود
که یک دم از تو نظر بر نمی‌توان انداخت
نامزد عشق تو آمد جهان

۹- بیت: «تو کی دانی که لیلی چون نکویی است تناسب مفهومی دارد؟

- (۱) محو یکتایی نقاش نگردید کسی
- (۲) عاقلانی که ز زنجیر تو سر وا زده‌اند
- (۳) نیست مژگان که به تقصیر پریشان نظری
- (۴) شکوه از بنخت نکردند سبک رفتاران

همه چون آینه بر نقش پراکنده زدند
غافلانند که بر دولت خود پا زده‌اند
مشت خاری است به چشم من بیننده زدند
در دل ابر سیه برق صفت خنده زدند

۱۰- مفهوم کدام بیت با دیگر ابیات متفاوت است؟

- (۱) دل بی‌سوز کم گیرد نصیب از صحبت مردی
- (۲) می ز رطل عشق خوردن کار هر بی‌ظرف نیست
- (۳) ساقیا در قدح باده چه پیمودی دوش
- (۴) محرم این هوش جز بی‌هوش نیست

مس تابیده‌ای آور که گیرد در تو اکسیرم
وحشی ای باید که بر لب گیرد این پیمان را
که حریفان همه در خواب گرانند هنوز
مرزبان را مشتتری جز گوش نیست

۱۱- بیت: «کسی کاو را تو لیلی کرده‌ای نام
مفهومی دارد؟»

نه آن لیلی است کز من برده آرام» با کدام بیت قرابت

چو بدیدم رخ زیبای تو چیز دگر است
سخن اهل حقیقت ز زبانی دگر است
گوییا سرو روان تو روانی دگر است
تُرک مه روی من از خانه‌ی خانی دگر است

۱) نسبت روی تو با ماه فلک می‌کردم
۲) جان هر زنده دلی زنده به جانی دگر است
۳) راستی را ز لطافت چو روان می‌گردی
۴) در چمن هست بسی لاله‌ی سیراب، ولی

۱۲- مفهوم کلی ابیات زیر

کز تو مجنون شد پریشان و غوی
گفت خامش، چون تو مجنون نیستی»

«گفت لیلی را خلیفه کان تویی
از دگر خوبان تو افزون نیستی

با کدام بیت تناسب ندارد؟

مجنون اگر شوی همه آفاق لیلی است
نباید کردنش جز ذکر لیلی
تو را عاشق شود پیدا ولی مجنون نخواهد شد
بسین به دیده‌ی مجنون جمال لیلی را

۱) هر جا که بنگری رخ او در تجلی است
۲) هر آن عاقل که با مجنون نشیند
۳) شبی مجنون به لیل گفت کای محبوب بی همتا
۴) ملامتم چه کنی ای رقیب در عشقش

۱۳- بیت: «گویند روی سرخ تو، سعدی که زرد کرد؟ / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم» با کدام بیت قرابت مفهومی دارد؟

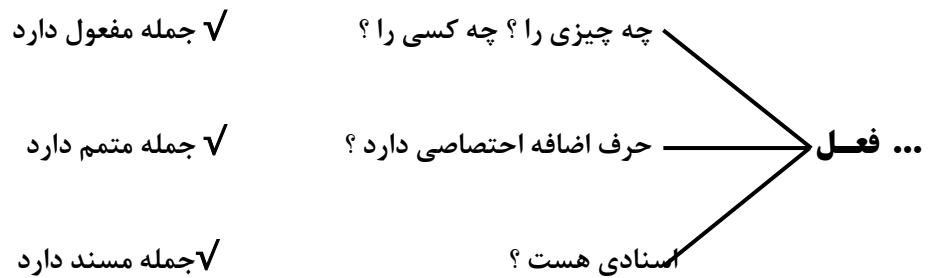
در همه سنگی نباشد زرّ و سیم
زر نابم که همان باشم اگر بگدازم
صحبت ناجنس کردش روی زرد
که از برقی مس آلوده با زنگار زر کردی

۱) گرچه سیم و زر ز سنگ آید برون
۲) گر به آتش بریم صد ره و بیرون آی
۳) زر ز معدن سرخ روی آمد برون
۴) چه آتش پاره‌ای بودی الا ای کیمیای دل

و اما یک هدیه ...

« مبحث تعیین ساختمان جمله و متفرعات آن »

برای تعیین ساختمان جمله فقط به فعل توجه می کنیم و با پیروی از الگوریتم زیر به جواب خواهیم رسید :



دسته فعل اسنادی داریم: همیشه اسنادی: است، بود، شد، گشت، گردید و معادلها (معروفترین معادلها: کرد، نمود، ساخت)

گاهی اسنادی: نامیدن، شمردن، پنداشتن، دانستن، دیدن، یافتن و معادل‌های آنها

در افعال گاهی اسنادی تنها جایی است که به سراغ جمله می رویم و از پشت فعل سوال «چه چیزی؟» را می پرسیم. اگر

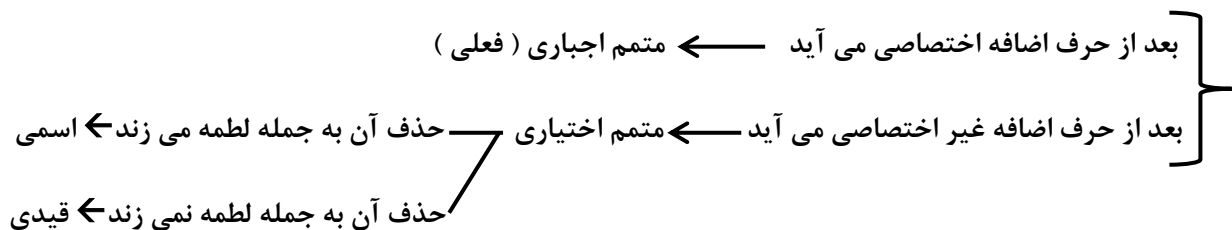
جواب سوال ما پشت فعل بود فعل اسنادی بوده است در غیر اینصورت اسنادی نمی باشد.

نکته ۱: در جملات ۴ جزئی دو مفعولی یک مفعول در جواب چه چیزی را؟ و مفعول دیگر در جواب چه کسی را؟ می آید.

فعل این نوع جمله معمولا از دو مصدر «دادن» و «پوشانیدن» می باشد.

نکته ۲: فعل جمله ۴ جزئی گذرا به متمم و مسند منحصر به مصدر «گفتن» در معنای «نامیدن» است.

انواع متمم در جمله :



فیلم آموزش این قسمت را توسط بنده می توانید در آدرس www.aparat.com/v/QVg10 ببینید ...

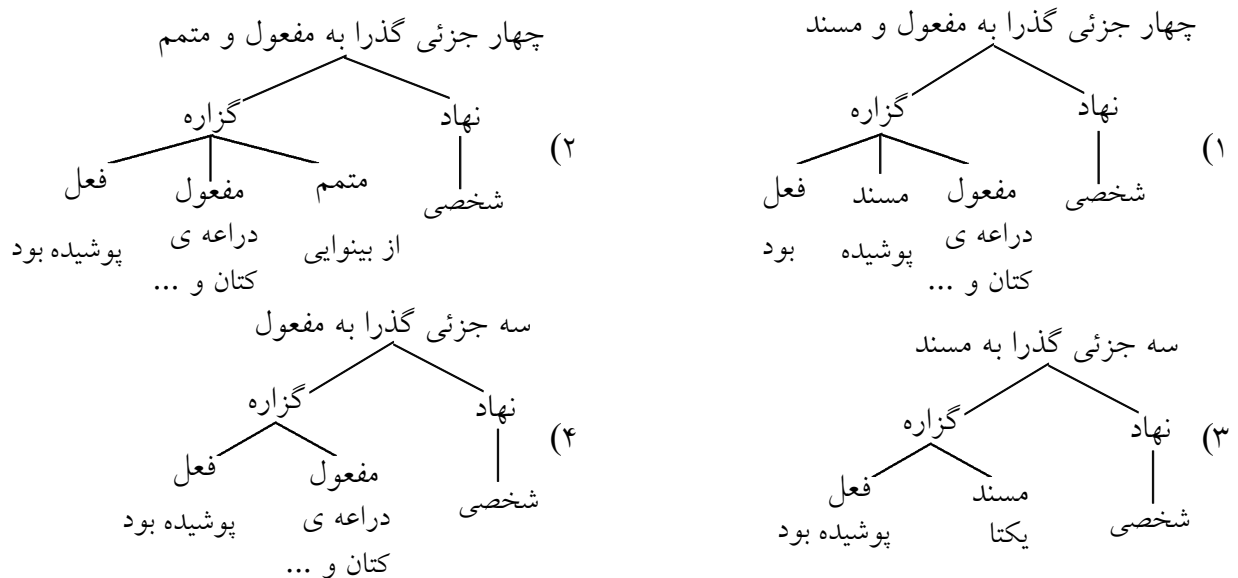
۱- اجزای تشکل دهنده‌ی عبارت «وقتی آمدم که بیابمت، به محافظان برخوردم که مرا شناختند، اما من از چنگشان گریختم و تو جانم را نجات دادی.» به ترتیب کدام است؟

- (۱) دو جزئی، سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به متمم، چهار جزئی گذرا به متمم و مفعول، سه جزئی گذرا به مفعول
- (۲) دو جزئی، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به متمم، چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم
- (۳) دو جزئی، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به مفعول
- (۴) سه جزئی، سه جزئی گذرا به مفعول، دو جزئی ناگذر، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به متمم، سه چهارجزئی گذرا به مفعول و متمم

۲- اجزای تشکیل دهنده‌ی عبارت «مجموعه‌ی کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به همراه معماری زیبای کتابخانه از میراث‌های ارزشمند فرهنگ ایران زمین به شمار می‌رود.» کدام است؟

- (۱) نهاد + متمم + فعل
- (۲) نهاد + مسند + فعل
- (۳) نهاد + متمم + مفعول + فعل
- (۴) نهاد + متمم + مسند + فعل

۳- نمودار درختی عبارت «شخصی از بینوایی در فصل زمستان دزاعی کتان و جامه‌ی بلند کتانی، یکتا پوشیده بود.» کدام است؟



۴- در عبارات «مادرم را هر روز صبح می‌بینم، دست‌هایم را روی صورت او می‌کشم. حالا دیگر تمام برجستگی‌ها و فرورفتگی‌های صورتش را از حفظ می‌دانم. هنوز هم به انتظارش می‌نشینم و دوست دارم دستش را در دستم بگیرم.» چند فعل گذرا به مفعول یافت می‌شود؟

- (۱) سه (۲) چهار (۳) پنج (۴) شش

۵- اجزای جمله‌ی زیر با کدام جمله مطابقت دارد؟

«عروض و اوزان شعری عربی با تأثیر در شعر فارسی، اوزان تازه‌ای به وزن‌های شعر ما افزوده است.»

- ۱) قبل از عصر تیموری، ادبیات و اشعار ترکی و فارسی وسعت چندانی نداشت.
- ۲) شگفتی‌های سرزمین پر از رمز و راز هند در آثار ادبی ما منعکس گردیده است.
- ۳) ایران از قدیم‌ترین زمان‌ها به ادب هم‌ه‌ی کشورهای مهم اروپایی الهام بخشیده است.
- ۴) افسانه‌های ایرانی و شرقی مانند سندبادنامه، شاهنامه و در ادب اروپا نفوذ کرده است.

۶- تعداد اجزای تمام جمله‌ها، به استثنای جمله‌ی با یک‌دیگر یکسان است.

- ۱) شیخ نیشابور عمق فکر و قدرت بیان مولانا را شایسته‌ی تحسین دید.
- ۲) شیخ، کودک نو رسیده‌ی بهاء ولد را انسانی برتر از انسان‌های عادی یافت.
- ۳) در دیدار میان آن‌دو، مولانا، عطار را با پدر خویش تقریباً هم‌سان یافت.
- ۴) شیخ نیشابور در میان هم‌ه‌ی عارفان سرشناس، تنها آن کودک نورسیده را دید.

۷- جمله‌های عبارت «شور جوانه زدن و امید شکفتن در نهاد ساقه‌شان می‌خشکد و در پایان به جرم گستاخی در برابر

کویر از ریشه‌شان بر می‌کنند و در تنور می‌سوزانندشان» به ترتیب چند جزئی است؟

- ۱) چهار جزئی با متمم و مسند - سه جزئی با متمم - دو جزئی
- ۲) سه جزئی با متمم - دو جزئی - چهار جزئی با مفعول و متمم
- ۳) دو جزئی - سه جزئی گذرا به مفعول - سه جزئی گذرا به مفعول
- ۴) دو جزئی - چهار جزئی با مفعول و مسند - سه جزئی با متمم

۸- اجزای تشکیل‌دهنده‌ی عبارات «معناشناسی کوششی است برای پی بردن به این نکته که اهل زبان چه‌گونه منظور هم را

می‌فهمند، چرا برخی از واژه‌های جمله‌ها را با معنا می‌دانند و بعضی را بی‌معنا» به ترتیب کدام است؟

- ۱) سه جزئی گذرا به مسند، سه جزئی گذرا به مفعول، چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند
- ۲) دو جزئی (ناگذر)، چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم، چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند
- ۳) سه جزئی گذرا به مسند، سه جزئی گذرا به مفعول، چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند، چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند
- ۴) سه جزئی گذرا به مسند، سه جزئی گذرا به مفعول، چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند، سه جزئی گذرا به مفعول

۹- در کدام بیت هم فعل گذرا و هم فعل ناگذر یافت می‌شود؟

- ۱) پیاله گیر و سری در خم شراب انداز
 - ۲) زلف یک سو که زنی چهره‌ی جانان بینی
 - ۳) گدای عشق به هر محفلی در آمد شب
 - ۴) تنه‌ها نه حسرت‌م غم هجران یار بود
- مه از تالالو و خورشید از التهاب انداز
من خود از باد سحر این هنر آموخته‌ام
شکفت چون گل شب بو و شمع مجلس شد
از روزگار سفله دو چندان کشیده‌ام

۱۰- در همهی ابیات به جز بیت «متمم فعل» یافت می‌شود.

- | | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| (۱) به دختر چه خوش گفت بانوی ده | که روز نوا برگ سخته تی بنده |
| (۲) به بازار گندم‌فروشان گرای | که این جو فروش است گندم نمای |
| (۳) به دیدار مسکین آشفته حال | چنان شاد بودی که مسکین به مال |
| (۴) زیان می‌کند مرد تفسیردان | که علم و ادب می‌فروشد به نان |

۱۱- در کدام بیت، «متمم» از اجزای اصلی جمله محسوب می‌شود؟

- | | |
|--|---|
| (۱) می‌شود در ساغر مخمور می آب حیات | عاشقان دانند قدر جلوه‌ی مستانه را |
| (۲) عشق سازد حسن عالم سوز را در خون دلیر | ذوالفقار شمع باشد بال و پر پروانه را |
| (۳) از سر و سامان چه می‌پرسی من دیوانه را | جوش برمی‌داشت از جا سقف این میخانه را |
| (۴) در حریم کعبه، خودبین، سجده‌ی بت می‌کند | قبله رو گرداندن است از خویشان این خانه را |

۱۲- نوع متمم در کدام گزینه با سایر گزینه‌ها متفاوت است؟

- | | |
|--|--------------------------------------|
| (۱) صبا به طره‌ی سنبل به مویه بوسه‌زنان | ز دستبرد خزان شکوه‌ای دراز آورد |
| (۲) صبا به شوق در ایوان شهریار آمد | که خیز و سر به دراز دخمه کن بهار آمد |
| (۳) روزگاری بود دورانی ندانم ای فلک | بر سر دوران چه آمد روزگاران را چه شد |
| (۴) فلک با پشت خم دانی به گوش ما چه می‌گوید؟ | جانا سرنوشت از سرگذشت روزگاران پرس |

۱۳- در بین مصدرهای «اندودن، رهاندن، پرهیزیدن، شوریدن، پیوستن، ترساندن، افزودن، آغشتن، قرار دادن، فرو کردن،

نالیدن، سر در آوردن» چند مصدر یافت می‌شود که فعل آن‌ها، گذرا به مفعول و متمم است؟

- | | | | |
|---------|---------|--------|--------|
| (۱) هفت | (۲) هشت | (۳) نه | (۴) ده |
|---------|---------|--------|--------|

۱۴- در بین مصدرهای داده شده، چند مصدر می‌توان یافت که ناگذر هستند؟

«جنیدن، چکیدن، ترساندن، فروکردن، پلاسیدن، سنجیدن، شکفتن، خریدن، باقی ماندن، قرار گرفتن، پنداشتن، از کار افتادن»

- | | | | |
|---------|---------|--------|--------|
| (۱) هفت | (۲) هشت | (۳) نه | (۴) ده |
|---------|---------|--------|--------|

۵- مفهوم کلی بیت (پرستش به مستی است در کیش مهر بروانلد زین جرگه هشیارها» با کلام بیت متناسب نیست؟

- ۱) هم‌چنان تیر غمت را سیر از سینه‌ی ماست
- ۲) نعره‌ی زلفان شنید راه قلندر گرفت
- ۳) به جان تو که پرستیدن تو کیش من است
- ۴) در مصالحم عشق عاشقافسان را

گزینه‌ی ۱ پاسخ صحیح است. مفهوم بیت سوال: در آیین مهر روزی و عشق، سرمستی عاقل میزانی است برای پرستش آنان و چنین مفهومی از ابیات ۲ و ۳ و ۴ دریافت می‌شود. هم‌چنین کیش در این ابیات معنی آیین و مذهب را دارد.

شگانه‌ی - آرمایشی سنجش - اسامی - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - مرحله پنجم و دبیرستان و پیش دانشگاهی - آرمایشی سنجش - هنر - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - مرحله پنجم

- ۱) اهل کلام و ناز را در کوی زندی راه نیست
 - ۲) دوام عیش و تنعم به شوهی عشق است
 - ۳) نازیزورد تنعم نبرد راه به دوست
 - ۴) نمی‌پنجم سر از سنگ ملامت عاشقم عاقلش
- گزینه‌ی ۲ پاسخ صحیح است. در ابیات «۲ و ۳» شاعر می‌فرماید: برای رسیدن به معشوق، تلخی‌های راه عشق را باید تحمل نمود و افراد نازیزورده و متعمر را در این کوی راهی نیست. اما مفهوم بیت «۴» متفاوت است.

و پیش دانشگاهی - آرمایشی سنجش - هنر - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - جامع ۲ و دبیرستان و پیش دانشگاهی - آرمایشی سنجش - تجربی - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - جامع ۲

۷- مفهوم بیت « بگفت این دل تواند کرد دل نیست» با کدام بیت تناسب دارد؟

- ۱) به صبر اندر مسافر باران شود در
- ۲) داری عشق صبر و تحمل بود ولی
- ۳) چرا به صبر نکوشم که صبر دوست بود
- ۴) گرچه دل خون شد ز درد عشق صاب کازکی

گزینه‌ی ۲ پاسخ صحیح است. در بیت سوال و هم‌چنین بیت دوم آمده است که: دواى درد، عشق، صبر و شکنجایی است، ولی از کف رفته را صبر را فرای نیست.

و پیش دانشگاهی - آرمایشی سنجش - هنر - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - جامع ۲ و دبیرستان و پیش دانشگاهی - آرمایشی سنجش - تجربی - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - جامع ۲

۸- بیت: «حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد ندارد؟»

- ۱) کمال حسن تدبیرش چنان آراست عالم را
- ۲) لطف نهبان به جلوه آر تا برود دلم ز کار
- ۳) چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت
- ۴) تا رقص حسمن تو زد آسمان

گزینه‌ی ۱ پاسخ صحیح است. در این گزینه از زیبایی معشوق که موجب ثنا می‌گردد سخن رفته است، اما در بیت اصل پرستش و گریه‌های ۲ و ۳ و ۴ سخن از عاشق شدن است.

دبیرستان و پیش دانشگاهی - آرمایشی سنجش - هنر - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - جامع ۲ و دبیرستان و پیش دانشگاهی - آرمایشی سنجش - تجربی - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - جامع ۲

۱- مفهوم (توان شیه تو گفتن که تو در وهم نیایی» با کدام بیت متناسب است؟

- ۱) نه عجب کمال حسنت که به صد زبان بگویم
- ۲) تو نظیر من ببینم و بدلیل من بگیرم
- ۳) مده ای رفیق پنلدم که نظر برو فکندم
- ۴) نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم

گزینه‌ی ۲ پاسخ صحیح است. مفهوم سوال: بی‌شاهت و بی‌نظیر بودن است که همین مفهوم از بیت «۳» دریافت می‌شود.

شگانه‌ی - آرمایشی سنجش - تجربی - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - مرحله سوم و دبیرستان و پیش دانشگاهی - آرمایشی سنجش - اسامی - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - مرحله سوم

- ۱) پلدر مرده و ناسیرده جهان
 - ۲) ببینیم تا کردگار جهان
 - ۳) من آوردش نزد شاه جهان
 - ۴) خنک آن که آباد دارد جهان
- ناهموار نهفته باشد.» با کدام بیت متناسب است؟

گزینه‌ی ۲ پاسخ صحیح است. مفهوم جمله‌ی سوال: یکسان بودن ظاهر و باطن است و این مفهوم از بیت «۳» دریافت می‌شود.

۳- کدام گزینه با مصراع (محرّم این هوش جز هوش نیست» ارتباط معنایی ندارد؟

- ۱) قصه سوز دل پیرانه را از شمع پرس
- ۲) کتاب مشکلات عشق من نردگر باشد
- ۳) بی‌بهره هیچ ذره ز خورشید عشق نیست
- ۴) چندان کنم حکایت، شرح این قدر کفایت

گزینه‌ی ۳ پاسخ صحیح است. مصراع (محرّم این هوش جز هوش نیست) و سایر گزینه برای نکته‌ای تاکید دارند که درد عشق را فقط کسی می‌فهمد که خود تجربه کرده باشد به عبارت دیگر عاشق، حقیقی قادر به ادراک عالم عشق است، گزینه‌ی ۳ از این مفهوم دور است، این بیت پیامگر این مفهوم است که هر مخلوقی از عشق بهره‌مند است.

دانشگاه - آرمایشی سنجش - هنر - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - مرحله اول و دبیرستان و پیش دانشگاهی - آرمایشی سنجش - اسامی - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - مرحله اول

۴- مفهوم مصراع (هر که بی روزی است روزش دیر شد» با کدام بیت تناسب ندارد؟

- ۱) او چو مرضی ماند بی‌پیر، وای او
- ۲) چون که گل رفت و گلستان درگذشت
- ۳) هر که او از هم زبانی شد جدا
- ۴) هر که را جامه ز عشقی چاک شد

گزینه‌ی ۴ پاسخ صحیح است. معنی مصراع: هر کس از عشق بی‌بهره باشد روزگارش تپه و بیبهره می‌شود.

دانشگاه - آرمایشی سنجش - اسامی - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - مرحله پنجم و دبیرستان و پیش دانشگاهی - آرمایشی سنجش - هنر - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - مرحله پنجم

۱۲- مفهوم کلی ابیات زیر

کز تو معجزون بند بریشان و غوی

گفت خامش، چون تو معجون نیستی»

«گفت لیلی را خلیفه کان تویی

از دگر خویان تو افزون نیستی

با کدام بیت تناسب ندارد؟

- ۱) هر جا که به بنگری رخ او در تحلی است
- ۲) هر آن عاقل که با معجون نشیند
- ۳) شئی معجون به لیل گفت کای محروب بی همنا
- ۴) مسلامتم چه کنی ای رفیق در عشقم

گزینهی ۲ پاسخ صحیح است. مفهوم بیت سؤال: اگر از دریچهای چشم عاشق بگری تمام وجود معشوق زیبایی و پستیدگی است، این مفهوم از ابیات «۱ و ۳ و ۴» دریافت می‌شود.

و پیش دانشگاهی - آرمایشی سخنی - انسانی - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - جلد ۱ و دبیرستان و پیش دانشگاهی - آرمایشی سخنی - هنر - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - جلد ۱

۱۳- بیت: «گویند روی سرخ تو، سعدی که زرد کرد» / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شد» با کدام بیت قرابت مفهومی دارد؟

- ۱) گرچه سبیم و زر ز سنگ آید برون
- ۲) گر به آتش برترم صدمه و بیرون آی
- ۳) زر ز مسعدان سرخ روی آمد بیرون
- ۴) چه آتش پاره‌ای بودی الا ای کیمای دل

گزینهی ۴ پاسخ صحیح است. این بیت و بیت موجود در اصل پریش ارزش بخشی عشق را مطرح می‌کند.

دبیرستان و پیش دانشگاهی - سراسری - انسانی - سال تحصیلی ۹۱ - ۹۲ (سراسری - آزاد)

۹- بیت: «تو کی دانی که لیلی چون نکویی است

تناسب مفهومی دارد؟

- ۱) محض بیکتایی نقاش نگردید کسی
- ۲) عاقلانی که ز زنجیر تو سر را زده‌اند
- ۳) نیست مژگان که به تقصیر پریشان نظری
- ۴) شکوه از بخت نکورد سبک رفتاران

گزینهی ۱ پاسخ صحیح است. در گزینهی ۱ نیز گفته است سطحی‌نگری ما را به زیبایی واقعی معشوق نمی‌رساند و محو نشانی او نمی‌گردد.

دبیرستان و پیش دانشگاهی - سراسری - هنر - سال تحصیلی ۹۱ - ۹۲ (سراسری - آزاد)

۱۰- مفهوم کدام بیت با دیگر ابیات متفاوت است؟

- ۱) دل بی‌سوز کم گیرد نصیب از صحبت مردی
- ۲) می ز رطل عشق خوردن کار هر بی‌طرف نیست
- ۳) ساقی‌ها در قلع بادیه چه پیمودی دوش
- ۴) مسحرم این هوش جز بی‌هوش نیست

گزینهی ۳ پاسخ صحیح است. در گزینهی ۱، سخن بر سر خواب بودن و بی‌توجهی حریفان است اما در سه گزینهی دیگر تأکید شده است که هر انسان بی‌ظرفیتی نمی‌تواند حقیقت عشق را درک کند و باید انسانی محروم و هم‌زمان پشیمان شود تا درد ما را درک کند.

دبیرستان و پیش دانشگاهی - سراسری - ریاضی - سال تحصیلی ۹۱ - ۹۲ (سراسری - آزاد)

۱۱- بیت: «کسی کاو را تو لیلی کرده‌ای نام

مفهومی دارد؟

- ۱) نسجیت روی تو با ماه فلک می‌کرم
- ۲) جان هر زنده دلی زنده به جانی دگر است
- ۳) راستی را ز اسطافقت چو روان می‌گردد
- ۴) در چمن هست بسی لالای سیراب، ولی

گزینهی ۲ پاسخ صحیح است. در بیت پرسش، معجون به عیب‌جو می‌گوید که آن لیلی‌ای که تو می‌بینی، آن لیلی‌ای نیست که آرام و قرار را از من برده است. مراد معجون آن است که من با نگاه و دیدگاه دیگری می‌نگرم و برای همین زیبایی‌های فراتری را می‌بینم که تو به دلیل بهره نداشتن از این نگاه عاشقانه، نمی‌توانی چنین ببینی. در گزینهی ۱ گویند عشاق به معشوق خود می‌گویند که تو زیبایی تو فراتر از آن است که می‌بینی. در گزینهی ۲، که پاسخ ماست همان مقایسه‌ی دیدگاه‌ها به نوعی دیده می‌شود، در این گزینگی گفته می‌شود که زنده‌دلان، نگاه و به شیخ آن زبان خاصی دارند که افراد سطحی‌نگر فاقد آن زبان و بیان‌اند. در گزینهی ۳ گفته است که معشوق به خاطر زیبایی و لطافت همانند سر و روان و گویا از آن هم فراتر است و می‌بیند که مقایسه‌ی بین شیوه‌ی نگریستن افراد به میان نیامده است. در گزینهی ۴ نیز می‌گویند که اثرک مه روی» یا «معشوق» من بی‌مانند است، لیک آن مقایسه‌ی یاد شده دیده نمی‌شود.

دبیرستان و پیش دانشگاهی - سراسری - ریاضی - سال تحصیلی ۹۱ - ۹۲ (سراسری - آزاد)

۴- در عبارات «مادرم را هر روز صبح می‌بینم، دست‌هایم را روی صورت او می‌کشم». حالا دیگر تمام برجستگی‌ها و فرورفتگی‌های صورتش را از حفظ می‌دانم، هنوز هم به انتظارش می‌نشینم و دوست دارم دستش را در دستم بگیرم» چند فعل گذرا به مفعول یافت می‌شود؟
 ۱) سه (۲) چهار (۳) پنج (۴) شش

گزینه‌ی ۳ پاسخ صحیح است. تنها یک فعل ناگذر دارد و آن «می‌نشینم» است و مفعول جمله‌ی یکی به آخر مانده جمله‌ی پایانی است.

۵- اجزای جمله‌ی زیر با کدام جمله مطابقت دارد؟
 دیرستان و پیش دانشگاهی - سراسری - زبان خارجی - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ (سراسری - آزاد)

«عروض و اوزان شعری عربی با تأثیر در شعر فارسی، اوزان تازه‌ای به وزن‌های شعر ما افزوده است»
 ۱) قبل از عصر تیموری، ادبیات و اشعار ترکی و فارسی وسعت چندانی نداشت.
 ۲) شگفتی‌های سوزمین بر از روم، و راز هند در آثار ادبی ما منعکس گردیده است.
 ۳) ایران از قدیم‌ترین زمان‌ها به ادب هم‌هی کشورهای مهم اروپایی الهام بخشیده است.
 ۴) افسانه‌های ایرانی و شرقی مانند سندبادنامه، شاهنامه و در ادب اروپا نفوذ کرده است.

گزینه‌ی ۳ پاسخ صحیح است. مصدر فعل در جمله‌ی سؤال، مصدر «افزودن» است که یک فعل ۴ جزئی گذرا به مفعول و متمم است. با توجه به این‌که، تنها گزینه‌ی «۳» دارای یک فعل ۴ جزئی گذرا به مفعول و متمم است که همان فعل «بخشیده است» از مصدر «بخشیدن» می‌باشد.

۶- تعداد اجزای تمام جمله‌ها، به استثنای جمله‌ی با یک‌دیگر یکسان است.
 دیرستان و پیش دانشگاهی - سراسری - هنر - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ (سراسری - آزاد)

- ۱) شیخ پشاپور عقی فکر و قدرت بیان مولانا را شایسته‌ی تحسین دید.
- ۲) شیخ، کودک نو رسیده‌ی بهاء ولد را انسانی برتر از انسان‌های عادی یافت.
- ۳) در پیدار میان آرادو، مولانا، عطرا را با پدر خویش تقریباً هم‌سان یافت.
- ۴) شیخ پشاپور در میان همه‌ی عارفان سرشناس، تنها آن کودک نورسیده را دید.

گزینه‌ی ۴ پاسخ صحیح است. پاسخگویی بر پایه‌ی نگریستن به فعل جمله به انجام می‌رسد. در گزینه‌های «۱» و «۳» یافتن، و در گزینه‌ی «۲» دیدن به معنای به‌شمار آوردن است بنابراین گزینه‌های «۱» و «۳» جمله‌های ۴ جزئی با مفعول و متمم هستند. اما در گزینه‌ی «۴» دیدن به معنای مشاهده کردن و سازندگی جمله‌ی ۳ جزئی با مفعول است.
 دیرستان و پیش دانشگاهی - سراسری - ریاضی - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ (سراسری - آزاد)

۷- جمله‌های عبارت «شور جوانه زدن و امید شکفتن در نهاد ساقاشان می‌خشکد و در پایان به جرم گستاخی در برابر کویر از ریشه‌شان بر می‌کنند و در تئور می‌سوزانندشان» به ترتیب چند جزئی است؟

- ۱) چهار جزئی با متمم و مستند - سه جزئی با متمم - دو جزئی
- ۲) سه جزئی با متمم - دو جزئی - چهار جزئی با مفعول و متمم
- ۳) دو جزئی - سه جزئی گذرا به مفعول - سه جزئی گذرا به مفعول
- ۴) دو جزئی - چهار جزئی با مفعول و مستند - سه جزئی با متمم

گزینه‌ی ۳ پاسخ صحیح است. فعل جمله‌ی اول، «می‌خشکد» است و می‌دانیم این مصدر از مصدرهای ناگذر است یعنی عامل تولید جمله‌ی دو جزئی است. جمله‌ی دوم به «بر می‌کنند» ختم می‌شود که این فعل یک فعل گذرا به مفعول است و جمله‌ی سه جزئی می‌سازد و خلاصه، جمله‌ی پایانی به فعل «می‌سوزانند» ختم می‌شود که سه جزئی گذرا به مفعول است. بد نیست یادآور شود که «سوزاندن» یک فعل گذرای سببی است که از مصدر ناگذر «سوختن» به دست آمده است و هر فعل ناگذری که با تکواژ گذرا ساز «ان/انی» گذرا شده باشد، قطعاً سه جزئی گذرا به مفعول است.

دیرستان و پیش دانشگاهی - سراسری - تجربی - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ (سراسری - آزاد)

۱- اجزای تشکل‌دهنده‌ی عبارت «وقتی آدم که بیامست، به محافلالت برخوردم که مرا شناختند، اما من از چنگشان گریختم و تو جلم را نجات دادی» به ترتیب کدام است؟

۱) دو جزئی، سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به متمم، چهار جزئی گذرا به متمم و مفعول، سه جزئی گذرا به مفعول

۲) دو جزئی، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به متمم، چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم

۳) دو جزئی، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به مفعول

۴) سه جزئی، سه جزئی گذرا به مفعول، دو جزئی ناگذر، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به متمم، چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم

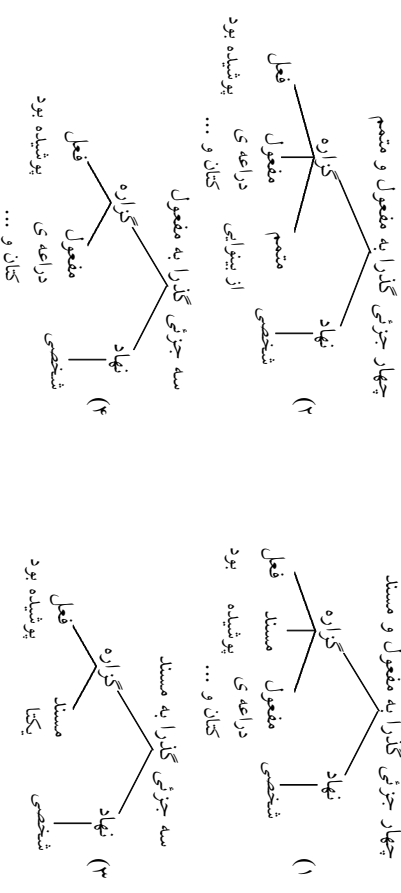
گزینه‌ی ۳ پاسخ صحیح است. (وقتی آدمم، دو جزئی، ناگذر) (بیامست: سه جزئی گذرا به مفعول) (به محافلالت برخوردم: سه جزئی گذرا به متمم) (مرا شناختند: سه جزئی گذرا به مفعول) (من از چنگشان گریختم: سه جزئی گذرا به متمم) (تو جلم را نجات دادی: سه جزئی گذرا به مفعول)

۲- اجزای تشکل‌دهنده‌ی عبارت «مجموعه‌ی کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به همراه معماری زیبای کتاب‌خانه از میراث‌های ارزشمند فرهنگ ایران زمین به شمار می‌رود» کدام است؟

- ۱) نهاد + متمم + فعل
- ۲) نهاد + مستند + فعل
- ۳) نهاد + متمم + مفعول + فعل
- ۴) نهاد + متمم + مستند + فعل

گزینه‌ی ۲ پاسخ صحیح است.

۳- نمودار درختی عبارت «شخصی از بیژایی در فصل زمستان دراعه‌ی کتان و جامه‌ی بلند کتانی، یکتا پوشیده بود» کدام است؟



گزینه‌ی ۴ پاسخ صحیح است.

زبانهای سال سوم - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - اسالی - جلد ۲ و دیرستان و پیش دانشگاهی - آزمونهای سال سوم - سال تحصیلی ۹۲-۹۱ - هنر - جلد ۲

۱۲- نوع متمم در کلام گریه با سایر گریهها متفاوت است؟

- ۱) صیبا به طریقی سسپیل به موره بوسه زدن / دستبسترد خیزان شکره‌های دراز آورد
- ۲) صیبا به شوق در ایوان شهسوار آمد / که خیز و سر به در از دخمه کن بهار آمد
- ۳) روزگاری بود دورانی ندامت ای فسلک / بر سر دوران چه آمد روزگاران را چه شد
- ۴) فلک با پشت خم دانی به گوش ما چه می‌گرید؟ / جوانا سرنوشت از سرگشت روزگاران پرس

گریه‌ی ۴ پاسخ صحیح است. در گریه‌ی «۳» فعل‌های «می‌گرید» و «پرس» چهار جزئی گزارا به مفعول و متمم هستند. «گوش ما» و «سرگشت روزگاران» متمم فعل هستند. در سایر آیات «فعل گزارا به متمم» وجود ندارد.

و پیش دانمگاهی - آرمایی سنجش - انسانی - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - جامع ۳ و دبیرستان و پیش دانمگاهی - آرمایی سنجش - انسانی - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - جامع ۳
۱۳- در بین مصدرهای «اندودن، رواندن، پرهیزیدن، شوریدن، ترساندن، افزودن، آغوشن، قرار دادن، فرو کردن، ناپیدن، سردر آوردن» چند مصدر یافت می‌شود که فعل آن‌ها، گزارا به مفعول و متمم است؟

- ۱) هفت (۲)
- ۲) هشت (۳)

گریه‌ی ۲ پاسخ صحیح است. مصدرهای: «اندودن، رواندن، پیوستن، ترساندن، افزودن، آغوشن، قرار دادن، فرو کردن» فعل آن‌ها گزارا به مفعول و متمم است.

نگاهی - آرمایی سنجش - تخریبی - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - مرحله سوم و دبیرستان و پیش دانمگاهی - آرمایی سنجش - انسانی - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - مرحله سوم
۱۴- در بین مصدرهای داده شده، چند مصدر می‌توان یافت که ناگذر هستند؟

- «جینیدن، چکیدن، ترساندن، فرو کردن، پلاسیدن، سنجیدن، شکفتن، خریدن، باقی ماندن، قرار گرفتن، پناختن، از کار افتادن»
- ۱) هفت (۲)
 - ۲) هشت (۳)
 - ۳) نه (۴)

گریه‌ی ۱ پاسخ صحیح است. مصدرهای «جینیدن، چکیدن، پلاسیدن، شکفتن، خریدن، باقی ماندن، از کار افتادن» ناگذرند.

بهای سال سوم - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - انسانی - جامع ۲ و دبیرستان و پیش دانمگاهی - آرمایی سنجش - آرمایی سال سوم - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - هنر - جامع ۲

۸- اجزای تشکیل دهنده عبارات «معناشناسی، کوششی است برای بی بردن به این نکته که اهل زبان چه‌گونه منظور هم را

می‌فهمند، چرا برخی از واژه‌های جمله‌ها را با معنا می‌دانند و بعضی را بی‌معنا» به ترتیب کدام است؟

- ۱) سه جزئی گزارا به مستند، سه جزئی گزارا به مفعول، چهار جزئی گزارا به مفعول و مستند
- ۲) دو جزئی (ناگذر)، چهار جزئی گزارا به مفعول و متمم، چهار جزئی گزارا به مفعول و مستند
- ۳) سه جزئی گزارا به مستند، سه جزئی گزارا به مفعول، چهار جزئی گزارا به مفعول و مستند، چهار جزئی گزارا به مفعول و مستند

۴) سه جزئی گزارا به مستند، سه جزئی گزارا به مفعول، چهار جزئی گزارا به مفعول و مستند، سه جزئی گزارا به مفعول

گریه‌ی ۳ پاسخ صحیح است. معناشناسی کوششی برای بی بردن به این نکته است ← سه جزئی گزارا به مستند / که اهل زبان چه‌گونه منظور هم را می‌فهمند ← سه جزئی گزارا به مفعول / چرا برخی از واژه‌های جمله‌ها را با معنا می‌دانند ← چهار جزئی گزارا به مفعول و مستند و بعضی را بی‌معنا [می‌دانند] چهار جزئی گزارا به مفعول و مستند
بهای سال سوم - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - انسانی - جامع ۱ و دبیرستان و پیش دانمگاهی - آرمایی سنجش - آرمایی سال سوم - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - هنر - جامع ۱
۹- در کدام بیت هم فعل گزارا و هم فعل ناگذر یافت می‌شود؟

- ۱) پیمانه گیسو و سوری در خم شراب انداز / مه از تملاز و خورشید از التهاب انداز
- ۲) زلف یک سو که زنی چه‌روی جانان بینی / من خود از باد سحر را در هنر آورختمام
- ۳) گلای عشق به هر محفلی در آمد شب / شکفت چون گل شب بو و شمع مجلس شد
- ۴) تنها نه حسرت‌م خم هجران پار بود / از روزگار سفسله دو چندان کشیدماد

گریه‌ی ۳ پاسخ صحیح است. گریه‌ی (۱) افعال «گیر و انداز، گزارا به مفعول، در این بیت فعل ناگذر یافت نمی‌شود. گریه‌ی (۲) افعال «زنی» بینی و آورختمام، همه گزارا هستند. گریه‌ی (۳) فعل «شکفت» ناگذر و «شد» گزارا به مستند. گریه‌ی (۴) فعل «بود» و «کشیدماد» هر دو گزارا هستند.

نگاهی - آرمایی سنجش - تخریبی - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - مرحله سوم و دبیرستان و پیش دانمگاهی - آرمایی سنجش - انسانی - سال تحصیلی ۹۱-۹۲ - مرحله سوم
۱۰- در همی آیات به‌جز بیت «متمم فعل» یافت می‌شود.

- ۱) به دختر چه خوش گفتم بائوری ده / که روز را با برگ سبختی بنه
- ۲) به بازار گندم‌فروشان گرای / که این جو فروش است گندم نمای
- ۳) به دیوار مسکین آشفته حال / چنان شد بودی که مسکین به مال
- ۴) زبان می‌کنند مرد تفسیردان / که علم و ادب می‌فروشد به نان

گریه‌ی ۳ پاسخ صحیح است. در گریه‌های دیگر، گفتن ← به / گرییدن ← به / فروختن ← به
۱۱- در کدام بیت، «متمم» از اجزای اصلی جمله محسوب می‌شود؟
دبیرستان و پیش دانمگاهی - سراسری - انسانی - سال تحصیلی ۹۱ - ۹۲ (سراسری - آزاد)

- ۱) می‌شود در سافغر مخمور می آب حیات / عاشقان داند قدر جلوه‌ی مستانه را
- ۲) عشق سزاد حسن عالم سوز را در خون دلیر / ذوالفقار شمع باقشد بسال و بر پروانه را
- ۳) از سر و سامان چه می‌پرستی من دیوانه را / جوش برمی‌داشت از جا سقفا این میخانه را
- ۴) در حریم کعبه، خردین، سجدوی بت می‌کند / قله رو گرانان است از خورشین این خانه را

گریه‌ی ۳ پاسخ صحیح است. «می‌پرستی» از مصدر «پرسیدن» گزارا به متمم است، زیرا حرف اضافی اختصاصی «را» را دارد که در این‌جا معادل با آن از حرف اضافی «را» استفاده شده است و «این دیوانه» متممی است که با حرف اضافی یاد شده در سخن آمده و بنابراین متمم اجزای است.

دبیرستان و پیش دانمگاهی - سراسری - ریاضی - سال تحصیلی ۹۱ - ۹۲ (سراسری - آزاد)